هو العلیم

# أهمیت فهم و تطبیق مبانی کلی سیروسلوک بر مسائل جزئی زندگی

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۲۴

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين

و لعنة اللهِ عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

**لزوم پایبندی به مطالب بزرگان بعد از پذیرش مطالب آنها**

صحبت در جلسات گذشته راجع به کیفیت سلوک و طریقی بود که خداوند متعال آن طریق را به‌طور عام برای عموم افراد در رسیدن به مراتب معرفت و کمال و گذشتن از نفس و عبور از هواها و به‌طور خاص برای خصوص مخدّرات و خانم‌ها در نظر گرفته است. و سعی ما در این جلسات بر این بود که بیشتر راجع به آنچه مربوط به مطالب و مشکلات و مسائل و آنچه مخدّرات با آن دست به‌گریبان هستند صحبت بشود، گرچه به‌طورکلّی و در یک ملاک کلّی، خود مردها و آقایان هم در این قضایا به‌نحوی شریک می‌باشند.

همان‌طوری‌که دوستان و رفقا توجّه دارند، بارها و کراراً در گذشته عرض شد که مقصود از این مجالس، بیان مسائل و مطالبی است که آن مطالب

می‌تواند برای حرکت انسان راهگشا باشد، مسیر را باز کند، شک و شبهه‌ها را بزداید، آنچه را بزرگان فرمودند، آنها بدون کم و زیاد منتقل بشود، إن‌شاءالله به توفیق الهی، خیانت در انتقال وجود نداشته باشد. و طبعاً اشخاص نسبت به این مسئله و مسائلی که عرض می‌شود متعهّد و ملتزم خواهند بود.

یک وقت من خدمت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ رسیده بودم، دیدم که ایشان از مسئله‌ای ناراحت هستند، ظاهراً شخصی آمده بوده در آنجا و صحبتی ردّ و بدل شده بوده و ایشان متأثّر بودند، من آن شخص را ندیدم ولی وقتی که من رفتم ایشان رو کردند به من و فرمودند:

خب آخر ما با اینها چه کنیم؟! از یک‌طرف می‌آیند پیش ما و خود را در اختیار قرار می‌دهند و ما هم برطبق وظیفه و تکلیفی که خداوند متوجّه افراد بصیر کرده است، آنچه به خیر و صلاح آنها است بیان می‌کنیم و بعد می‌آیند و اعتراض می‌کنند: چرا باید این مسئله به این نحو گفته بشود؟! چرا شما این خطاب را متوجّه ما کردید؟! چرا آن تکلیف را متوجه ما کردید؟! چرا این مطلب را به دیگری نگفتید؟! چرا این خطاب را متوجه آن دیگری که در این قضیه همانند ما است نکردید؟

و از این قبیل اعتراض‌هایی که خب ناشی می‌شود از استنکاف و استکبار نفس در قبال مطالبی که مطرح می‌شود.

یا شخص از اوّل نمی‌آید و راهی را برای خودش اختیار می‌کند، مسیری را اختیار می‌کند و از اول می‌گوید: آقا ما این حرف‌ها را قبول نداریم، خب

تکلیفش روشن است و مسائل به‌نحو دیگری خواهد بود، بالأخره نماز خودش را می‌خواند، روزه‌اش را می‌گیرد و به‌دنبال هر شخصی که بتواند نظرات و نیّات او را تأمین کند حرکت می‌کند و در هر جا هم که تطبیق نکرد می‌گوید: ما قبول نداریم و انجام نمی‌دهیم. ولی خب وقتی که یک نفر طور دیگری می‌آید، می‌گوید من این راه را قبول دارم، به صحّت آن اعتقاد دارم، به مسائلش اعتقاد دارم، به مطالب پایبند هستم، خب در آن‌صورت برای انسان تکلیف ایجاد می‌شود.



وقتی که فلان شخص پیش یک فرد بزرگ می‌آید، [خب باید به مطالب آن بزرگ هم عمل کند دیگر.] در زمان مرحوم آقا بنده به یاد دارم که ایشان اسامی اطفال را قرار می‌دادند، رفقا با ایشان تماس می‌گرفتند و بشارت آمدن مولودی را می‌دادند و خلاصه اسم را هم طبعاً از ایشان می‌خواستند دیگر، و ایشان هم هر اسمی که به نظر خودشان صلاح می‌آمد برای بچّه‌ها می‌گذاشتند، حتّی آنهایی هم که

سنّشان بالا بود حالا چه مرد، چه زن، آنها هم وقتی که احساس می‌کردند که اسم مناسبی ندارند، آنها هم می‌آمدند پیش ایشان و ایشان هم اسم‌های آنها را عوض می‌کردند، البتّه هر اسمی را هم عوض نمی‌کردند، مثلاً اسامی که اسامی جلفی است، اسامی نامناسبی است، اسامی که شایستهٔ تسمیه نیست، نه‌اینکه حالا هر اسمی و به هر شکلی و به هر کیفیتی را عوض کنند، نه. حتّی یادم هست که یکی از مخدّرات بود که اسمی داشت که اسم گلی بود، یکی از گل‌ها، حالا خب اسم نمی‌برم چون شاید مشخّص بشود، و این آمد و از مرحوم آقا سؤال کرد: «آیا من اسمم را عوض کنم؟» ایشان فرمودند: «نه، اسم شما که اشکال ندارد، و همین اسم خوب است که برای شما باشد.» و ما خیلی تعجّب کردیم که مثلاً بااینکه دأب ایشان هم این بود که اسامی که می‌گذاردند اسامی از زن‌های فاضله از خاندان عصمت، از خاندان طهارت، از افراد شاخص در کمال و فضیلت بود، حالا این شخص آمده و همهٔ افرادی که در آنجا بودند توقّع داشتند که ایشان بگویند بله، این اسم شما

فرض بکنید که اسم مناسبی نیست، و آن را تغییر بدهند، اما دیدند نه! ایشان فرمودند: «این اسم، اسم خوبی است و نیازی به تغییر نیست.» ولی خب علیٰ‌کلّ‌حال این مسئله بوده که دأب ایشان این بوده که این اسامی حتّی الامکان اسامی باشد که مناسب باشد.

تااینکه کم‌کم ما احساس کردیم که ایشان یک احساس ضیق و تنگی از این تسمیه، اسم گذاشتن برای افراد دارند، گاه‌گاهی به ما می‌گویند: «نیازی نیست برای اینکه افراد به ما مراجعه بکنند، خودشان حالا یک اسامی بگذارند دیگر، مطلب دستشان است دیگر، دیگر حالا آمدن و... ندارد.

**طرف مشورت قرار نگرفتن مرحوم علامه در اواخر عمر نسبت به امور ازدواج و سکنیٰ و اشتغال رفقا**

یا اینکه مثلاً فرض کنید که نسبت به امور زندگیشان، اشتغالشان ـ این مطالبی را که امروز عرض می‌کنم به‌خصوص برای مخدّرات اطّلاع بر آن بسیار ضرورت دارد و سعی می‌کنم که مسئله مقداری جمع و جور بشود تااینکه بتوانیم به پاسخ مطالبی که داده شده هم بپردازیم ـ می‌فرمودند:

نیازی نیست که به من مراجعه بشود، فقط در حکم شرعی از ما سؤال کنند که آیا این اشتغال شرعاً اشکال دارد یا ندارد؟ آیا این کار اشکال دارد یا ندارد؟ بیش از این نیاز نیست. یا اینکه رفقا نسبت به ازدواج، راجع به مسکن، راجع به محل

چرا ایشان در اواخر عمر دیگر این مسئله را از خودشان رد کردند و مسئولیت را به‌عهدهٔ خود افراد گذاشتند؟ یعنی تقریباً تا آنجایی که بنده یادم می‌آید، حدود ده، دوازده سال آخر حیاتشان، ایشان راجع به سکنیٰ و اشتغال و همین‌طور ازدواج، دیگر خودشان را محل مشورت قرار نمی‌دادند و می‌فرمودند: «هر کسی خودش ببیند کجا به صلاحش است؟ کدام شهر به صلاحش است؟» حتّی می‌فرمودند:

برای چه به مشهد می‌آیید؟ شما که به مشهد می‌آیید آیا جوانب را، کارتان را، زندگیتان را، خصوصیات اخلاقی و جوانب اجتماعی و مسائل را در نظر گرفتید یا به هوای اینکه ما آمدیم شما هم بلند می‌شوید می‌آیید؟! بالأخره ارتباط ما با شما به‌نحوی نیست که در گرو یک مجاورت ظاهری باشد.

**عدم لزوم ارتباط ظاهری بین شاگرد و ولیّ الهی**

خود ایشان که با اساتیدشان به این کیفیت نبودند، این‌طور نبودند، مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در عراق بودند و ایشان در ایران بودند، آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در همدان بودند و ایشان در طهران بودند. در آن زمانی که خدمت مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بودند، خود ایشان پیش علامه طباطبائی آمدند و عرض کردند: من دیگر نمی‌توانم در ایران بمانم، با توجّه به آن مشکلاتی که بعد از وفات مرحوم

پدرشان پیش آمده بود و مسائلی که خب بسیار تأسّف‌آور بود و یک سال از عمر ایشان را گرفت و ایشان ناچار شدند به‌طورکلّی ایران را ترک کنند[1] و به من گفتند: «در آن موقع که من ایران را ترک کردم، حتّی نقشهٔ ایران را هم از ذهن خودم محو کردم، اصلاً دیگر ایرانی وجود ندارد!»[2] خب بااینکه استاد

---

[1] . نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۸۰:

«مرحوم پدرم به من علاقه وافری داشت و نزد همه تمجید و تحسین می‌کرد؛ و مرا وصیّ خود قرار داد، و کتابخانه‌اش را نیز در زمان حیاتش به من بخشید. این حقیر در سنّ بیست و پنج سالگی بودم که مدّت اقامت و دروس در حوزه علمیّه قم را به پایان رسانیده و عازم تشرّف به نجف اشرف برای ادامه تحصیل بودم که ایشان به رحمت جاودانی حقّ پیوستند. و حقیر ناچار شدم برای تصفیه امور و ترتیب وصیّت در طهران موقّتاً درنگ کنم. و بعد از بهبود و تنظیم امور و تنسیق آنها بدان صوب حرکت کنم.

در این موقع شیطان به تمام معنی الکلمه در کار ما ایجاد خلل نمود؛ امور مجتمعه را متشتّت می‌کرد؛ و مساعی برای انجام وصیّت را تباه و خراب می‌ساخت؛ و در هر گام و قدمی که برای اصلاح برداشته می‌شد پیشقدم شده، و سدّ معبر می‌نمود؛ و حرکات و نیّات مرا مورد سوءظنّ و اتّهام جلوه می‌داد، تا آنکه به کلّی از عمل فلج نمود و تیر خود را درست به نشانه زد؛ و حقیر تا پس از یک سال اقامت در طهران نتوانستم امور را منظّم کنم، و به ناچار از سهم الارث هم صرف نظر کرده، با والده و زوجه رهسپار نجف اشرف شدیم.

چنان معارضه و مصادمه با حقیر شدید بود که حتّی نتوانستم در موقع حرکت خود را حاضر کنم تا با معارضین خداحافظی کنم.»

[2] . روح مجرد، ص ۳۶:

«عصر روز بیست و نهم که در حرم مطهّر أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام مشغول بودیم، حضرت آقا فرمودند: مثل اینکه حضرت ثواب این زیارت شما را بازگشت به ایران و استفاده از حضور حضرت آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی قرار داده‌اند. وقتی به ایران رفتی، اوّل خدمت ایشان برو؛ و کاملاً در تحت تعلیم و تربیت ایشان قرار بگیر!»

ایشان در آن موقع مرحوم علامه طباطبائی بودند، ولی خودشان پیش علامه رفتند و اظهار داشتند که من با توجّه به شرایطی که اطراف مرا گرفته است دیگر نمی‌توانم ایران بمانم و دیگر بودن برای من صحیح نیست، علامه هم با وجود عدم تمایل به مفارقت ایشان، قبول کردند و پذیرا شدند و اجازه دادند که ایشان بروند، البته خب مراسلات بین این دو بوده و ما هم بعضی از این مراسلات و نامه‌هایی را که بین مرحوم علامه و ایشان ردّ و بدل شده است در همین کتاب‌هایی که قرار است چاپ بشود و

---

روح مجرد، ص ۳۸:

«فرمودند: نجف خوب است، طهران هم خوب است، ولی اگر نجف بمانی آنچه کسب می‌کنی همه‌اش برای خودت؛ و اگر طهران بمانی در آنچه به‌دست می‌آوری شرکت می‌کنیم!

چون این پاسخ دلالت بر ارجحیّت طهران داشت، درحالی‌که یکسر موی بدنِ بنده هم راضی به بازگشت به طهران نبود؛ چون نجف را موطن اصلی و دائمی گرفته و برای اقامه مادام‌العمر بساط خود را گسترده، و خانه ملکی هم اخیراً ابتیاع نموده‌ایم، و با چه خون دل‌ها اینک قدری آرام گرفته و با خیال جمع می‌خواهیم بمانیم؛ آن‌قدر این احتمال رجحان طهران برایم ناگوار و سخت است که از کوفتن کوه‌ها بر سرم سنگین‌تر است؛ و از طرفی طهران: وطن و زادگاه ما، جایی است که من از آنجا فرار کرده‌ام، و تمام ما یملک را فروخته و أثاث البیت را حتّی طناب رخت پهن‌کنی را جمع کرده و بسته و به آستان مولی الموالی روی آورده‌ام؛ و به‌طوری هستم که اگر خواب طهران را در شب ببینم ناراحت می‌شوم، و چون از خواب می‌پرم می‌گویم: الحَمد لِلّه خواب بود و بیداری نبود.»

شاید عن‌قریب بعضی از مجلّداتش هم بیرون بیاید، آورده‌ایم،[1] حتّی در یکی از این نامه‌ها مرحوم علامه طباطبائی به ایشان می‌نویسند:

> اگر نبود برکات و فیوضات مجاورت در کنار مرقد مولی الموحّدین و عتبهٔ مولی الموحّدین، امیرالمؤمنین این بنده هیچ‌گاه راضی به مفارقت از شما نمی‌شدم و اجازه نمی‌دادم که شما قم را ترک کنید.[2]

چرا قضیه این‌طور است؟ به‌خاطر اینکه ارتباط انسان با خدا، این یک ارتباط ظاهری نیست، ارتباط، ارتباط معنوی است.

**علل عدم مداخلهٔ مرحوم علامه طهرانی در امور نامگذاری اطفال، ازدواج و...**

۱-ایجاد درد سر برای علامه

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در اواخر عمرشان چرا این مسئله را از خودشان نفی کردند؟ چرا فرمودند: «دیگر افراد وقتی که بچّه به دنیا می‌آورند، پیش ما نیاورند و خودشان اسم بگذارند؟!» چرا؟! چرا می‌فرمودند: «در ازدواج و مسکن و اشتغال دیگر کسی به ما کاری نداشته باشد

---

[1] . مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۰۵، نامه‌ها و توصیه‌های اخلاقی حضرت علامه طباطبائی به حضرت علامه قدّس الله اسرارهما.

[2] . مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۰۸:
«... و لولا اینکه موضوع آستان عرش بنیان حضرت أمیر علیه‌السّلام بود، بنده هیچ‌گونه رأی مسافرت جناب‌عالی نه در مقام شور و نه بحسب تصوّر نمی‌دادم ... .»

و هر کسی هر چیزی را خودش می‌خواهد انتخاب کند؟! چرا؟! به‌خاطر اینکه برای ایشان دردسر به‌وجود می‌آوردند! به‌خاطر اینکه خلاف‌ها و نقائص خودشان را متوجه ایشان می‌کردند! بی‌جهت که نبوده، بی‌جهت که رفیقی، استادی، ولیّی نمی‌آید شانهٔ خود را از بار مسئولیت مشاوره با افراد خالی کند، خب چیزی هست که این کار را می‌کند. آن‌قدر ما در زمان حیات ایشان از این مسائل دیدیم که بالأخره ایشان در اواخر عمر مجبور شدند که شانهٔ خود را خالی کنند و بگویند هر کسی هر کاری که می‌خواهد بکند بکند، فقط خلاف شرع نباشد، خلاف شرع نباشد هر کاری می‌خواهد بکند، از لبو فروشی تا هر اشتغالی که هر شخص می‌تواند داشته باشد، داشته باشد. چرا؟! بنده بودم و شاهد بودم که ایشان برای فرزند یکی از رفقا اسمی گذاشتند، بعد از مدّتی آن شخص آمده بود در منزل ایشان، ایشان فرمودند: «حال شما چطور است؟ خب، فلانی چطور است؟ (همان بچّه‌ای که چند ماه پیش به دنیا آمده بود و ایشان اسمی را برای او گذاشته بودند) آقا

فلان چطور است؟!» آن شخص بنده‌خدا خجالت کشید و لبخندی زد و تبسمی کرد و گفت: «آقا ما خیلی شرمنده هستیم، عذر می‌خواهیم، خلاصه این قضیه با مادرش و... مطرح شد و او گفت: "ما می‌خواهیم اسم خود آقا را که محمدحسین است روی بچّه داشته باشیم و... "!» (متوجّه می‌شوید مسائل چیست؟! مرحوم آقا هم که خب فردی بودند که [اشتباه شخص را صریح به روی او نمی‌آوردند، کنایتاً می‌گفتند و زود رد می‌شدند.] چون شعر مولانا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ است باید گفت فرمود، این شعر را مرحوم آقای حدّاد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ خیلی می‌خواندند:

داند و خر را همی‌راند خموش *** بر رُخت خندد برای روی پوش[1]

مرحوم آقا خنده‌ای کردند و فرمودند: «خب پس رفقا حالا متوجّه شدند که ما چرا دیگر اسم نمی‌گذاریم؟!» خب حالا آقا بفرمایید...، زدند به یک جای دیگر و قضیه [را تمام کردند.]

[آیا همه جا بله] اینجا هم بله؟! اینجا هم بله؟! این یک مسئله. مسئلهٔ اوّل این است که ما

---

[1] . مثنوی و معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۰.

می‌گوییم: ببینیم حضرت آقا چه فرمودند؟ حضرت آقا چه فرمودند؟ فلان کار را انجام می‌دهیم چون حضرت آقا فرمودند، دستور حضرت آقا است! بسیارخوب. اما همین‌که خرابی انجام شد و چیزی شد می‌گوییم: والله نمی‌دانیم ما به حضرت آقا این‌طور گفتیم و ایشان هم این‌طور گفتند، والله نمی‌دانیم!!

حالا عیب و ایراد خودش را نمی‌گوید، هزارتا خلافی را که می‌کند نمی‌گوید!

بنده اینها را در زمان حیات مرحوم آقا می‌دیدم ها! بنده در همان خانه بودم و مسائل را مشاهده می‌کردم.

رفیق آن رفیقی است که وقتی پیش آدم می‌آید، با انسان مشورت می‌کند، [دیگر آنچه ناخوشایند او است آن را نتیجهٔ مشورتش قلمداد نکند.] مرحوم پدرمان که ادعای عصمت نکردند، بااینکه ایشان ولیّ‌خدا بودند، افراد دیگر که جای خود دارند، خب تو که می‌آیی و مشورت می‌کنی یعنی چه؟ یعنی اظهار تسلیم در برابر آن نیت و مطلبی که نتیجهٔ این

مشورت، آن مطلب را ارائه می‌دهد، خب حالا گاهی اوقات بر وفق مراد انجام می‌شود، خب آدم خوشحال است، گاهی اوقات نه! ممکن است طور دیگری از کار دربیاید، خب چرا اخم می‌کنی؟! چرا اظهار ناراحتی می‌کنی؟! چرا این‌طرف و آن‌طرف می‌گویی که نتیجهٔ مشورتمان با فلان کس این شد؟! اگر مشورت نمی‌کردیم شاید این‌طور نمی‌شد! بنده می‌شنیدم که بعضی‌ها می‌گفتند: «اگر مشورت نمی‌کردیم، منزلمان را به این قیمتِ پایین نمی‌فروختیم!» بنده خودم در زمان مرحوم آقا این را شنیدم! حالا مرحوم آقا خیرش را خواسته بودند که فرموده بودند: «شما منزلت را بفروش و در یک جای خوش آب و هوا که برای کسالتتان مناسب است، برو.» خب خیرت را خواستند، حالا برحسب اتفّاق منزل را فروخته و بعد به جهتی از جهات، آن قیمت خانه ترقّی کرد. می‌گوید: نه! اگر ما می‌ماندیم [و آن موقع خانه را نمی‌فروختیم این‌طور ضرر نمی‌کردیم و می‌توانستیم به جای بهتری برویم!] خب بنده‌خدا اگر می‌ماندی تا قیمت خانه ترقّی کند، این بیماری تو را از پا درمی‌آورد، دیگر نوبت به انتقال تو

نمی‌رسید که بخواهی نقل مکان کنی و به جای دیگری بروی.

خب این مسئله‌ای بود که در آن زمان انجام شد و ما این را مشاهده می‌کردیم. و این دلیل اوّل برای این نکته بود که افراد صادقانه پیش ایشان نمی‌آمدند تا هرچه را ایشان گفت بپذیرند، چه خوشایند آنها درآید یا بدآیند آنها درآید، نه، هیچ‌کدام. اگر خوشایند بود خب الحمدلله خوب شد که پیش ایشان رفتیم، اگر هم بد بود، عجب! چه کار بدی کردیم که رفتیم مشورت کردیم! حالا یا به زبان می‌آوردند یا به زبان نمی‌آوردند.

۲- عدم رشد افراد

مسئلهٔ دوّم که این مسئله، مسئلهٔ بسیار مهمّی است و این نکته، نکته‌ای است که باید به آن توجّه کرد، آن این است که اگر انسان بخواهد در امور خود [همیشه تقلید کند رشد نخواهد کرد.]

حالا نسبت به مسئلهٔ تسمیه، خب این یک مسئلهٔ دیگری است، و به‌خاطر همین قضیه است که بنده خدمت رفقا عرض کردم که دیگر رفقا اسم

بچه‌هایشان را به من ارائه ندهند چون بنده دیگر اسم نمی‌گذارم و همین‌طور قبلاً نسبت به مسکن و اشتغال و ازدواج هم عرض کرده بودم که بنده را مورد مشورت قرار ندهند و خود آنچه را صلاح می‌بینند انجام دهند، التفات کردید؟! این تکلیفی است که از طرف مرحوم آقا برعهدهٔ بنده گذاشته شده است و بنده نمی‌توانم از تکلیف ایشان تخطّی کنم، یعنی اگر کسی صد سال بیاید و بگوید: آقا چه دختری برای پسر من مناسب است؟! بنده اگر بگویم فلان دختر، خلاف کردم. اگر صد سال بیاید و بگوید چه پسری برای دختر من مناسب است؟ آقا شما برای بنده فرض کنید که دامادی اختیار کنید، اگر بنده بخواهم تعیین کنم، بنده خلاف کردم. و بنده نمی‌توانم این مسئولیت را به‌عهده بگیرم، زیرا در روز قیامت پاسخگوی پدرم نخواهم بود. خب رفقا نسبت به این قضیه توجّه داشته باشند و برای همیشه بنده را از این نوع مسائل معاف بدارند.

### لزوم اسوه قرار دادن امام معصوم

مطلبی که در اینجا باید صراحتاً خدمت رفقا عرض کنم، گرچه با انحاء طرق این مطالب را عرض

کردم، این است که در مکتب تربیتی عرفای الهی، فرد باید با فهم و فکر و تعقّل قدم را بردارد و اگر بخواهد در قدمی که برمی‌دارد، همیشه مقلِّد باشد به جایی نمی‌رسد، مقلِّد یعنی کسی که قلاده به گردن خود انداخته است، از تقلید می‌آید، و آن قلاده را به دست کسی دیگر داده است، یعنی طناب انداخته در گردن خودش و طناب را داده در دست او، چشم خودش را بسته، گوش خودش را بسته، هر جا که او می‌رود این را هم با خود می‌برد، این را می‌گویند تقلید. ما از امام علیه‌السّلام تقلید نمی‌کنیم، ما امام را اسوه قرار می‌دهیم نه‌اینکه قلاده به گردنمان انداختیم و دادیم دست امام علیه‌السّلام، نه، امام را اسوه قرار می‌دهیم، یعنی فعل و عمل امام را برای خود حجّت می‌دانیم. و عقل حکم می‌کند که باید به‌دنبال کسی رفت که فعل و عمل او حجّت است و حجّت ذاتی دارد، ولی در سایر امور نه‌خیر! مقلِّد نباید چشم و گوش خود را ببندد، اتفّاقاً باید بیشتر این چشم را باز کند، باید این گوش خود را بیشتر باز کند، گرچه تقلید می‌کند ولی باید باز کند، شاید آن فرد اشتباه

کند، شاید آن فرد خطا کند. بین تقلید ظاهری از یک فرد عادی (گرچه شرعاً حجّیت دارد) و بین پیروی از امام معصوم علیه‌السّلام، فرق همین است، کلام امام معصوم علیه‌السّلام حجیت ذاتیه دارد، یعنی مو لای درزش نمی‌رود، ذرّه‌ای خطا ندارد، عین فعل و عین کلام حق است منتها از دهان امام علیه‌السّلام می‌آید؛ یعنی وقتی که امام زمان علیه‌السّلام دستوری را به ما می‌دهند، انگار خدا آمده روی زمین، (خدا، همین خدا، همین خدایی که ما داریم) او آمده روی زمین و می‌گوید: آقای فلان! شما این کار را انجام بده. همان‌طوری‌که اگر این حرف از دهان خدا سر بزند، دیگر هیچ شکی، شبهه‌ای، احتمال خلاف و عدم و نقص و نقصانی در آن نیست، کلام امام معصوم علیه‌السّلام (کلام امام صادق علیه‌السّلام، کلام امام سجّاد، امام زمان، امام رضا علیهم‌السلام) همان کلام خدا است که از زبان انسان درمی‌آید، همان است، هیچ تفاوت نمی‌کند، این آن است، کلام امام زمان مساوی با کلام خدا است، لذا حجّیتش، حجّیت ذاتی است.

ولی در سایر افراد نه‌خیر، در سایر افراد، از این باب که ما جاهلیم پس آن برای ما حجیت دارد، لذا در نماز چهار رکعتی [ظهر و...] و دو رکعتی [صبح] و سه رکعتی مغرب، تقلید نیست، در مسائل ضروری تقلید نیست، در حجاب تقلید نیست، در وجوب حج تقلید نیست، حالا ممکن است در خصوصیاتش چون انسان جهل دارد تقلید باشد، بگوید که حالا من‌باب‌مثال اگر کسی دارد طواف می‌کند و سرش را برگرداند، آیا طوافش باطل می‌شود یا نه؟ خب حالا این یک مسئلهٔ فرعی است امّا در اصل حج، تقلید معنا ندارد، در اصل وجوب نماز تقلید نیست، در اینکه در ماه رمضان واجب است که انسان روزه بگیرد، اینجا تقلید راه ندارد، گرچه احکام اینها در رساله‌ها نوشته شده ولی هیچ‌کدام اینها تقلید نیست، تقلید در مسائلی است که مسلمان نسبت به آن مسائل جهل دارد، جاهل است، که این‌هم همان فروعات جزئیه است نه اصول مسلّمهٔ کلیه و ضروریات و بدیهیات، در آنها تقلید راه ندارد.

روی این حساب حجّیت کلام مجتهد برای انسان تا چه موقعی است؟! تا وقتی که انسان نسبت به این حکم جاهل است، وقتی که جاهل است دستور عقل و شرع این است که: ﴿فَسۡـَٔلُواْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾[1] اگر نمی‌دانید، امّا اگر می‌دانید چه؟ نه. لذا اگر شما در شب اول ماه رمضان، ماه را دیدید، خودتان رفتید در پشت‌بام و ماه را دیدید، رفتید بالای کوه و ماه را دیدید، برای شما ثابت شد که ماه دیده شده اما مرجع شما شب اوّل ماه رمضان برای او ماه ثابت نشده بود، اتفّاق افتاده، خیلی هم اتفّاق افتاده که به عللی و به دلایلی ثابت نشده، اگر مرجع شما حکم کند بر اینکه فردا آخر شعبان است، حرام است که شما روزۀ خود را بخورید، شما باید روزه بگیرید، چرا؟ چون خودتان ماه را دیدید، بااینکه او مرجع است، خب باشد، او مرجع است در جایی که شما جاهلید، و در این زمینه چون شما عالم هستید و قطع دارید، آن

---

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۴۳. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۰۱:
«از أهل الذّکر بپرسید، اگر این‌طور هستید که نمی‌دانید.»

تقلید در اینجا باطل است و در اینجا راه ندارد. و همین‌طور اگر در شب اول ماه شوّال، شما ماه را دیدید، بسیارخوب، اما بر مرجع تقلید شما ثابت نشده بود و گفت که فردا آخر ماه رمضان است، در اینجا حرام است که شما روزه بگیرید، شما باید روزه را بخورید و اگر روزه بگیرید مشمول عقاب خواهید شد، چون بدعت گذاشتید و روز اوّل شوّال را روزه گرفتید. آقا مرجع تقلید من گفته! گفته که گفته، مرجعیت برای جایی است که جهالت باشد.

اما کلام امام علیه‌السّلام این نیست، حالا اگر شما خودتان ماه را دیدید ولی امام می‌گوید که فردا را شما باید روزه بگیرید، دیگر نمی‌توانید بگویید که من ماه را دیده‌ام و روزه نمی‌گیرم، نه، امام کلامش فرق می‌کند، کلام امام حجیت ذاتی دارد، کسی نمی‌تواند درمقابل امام علیه‌السّلام نه بگوید، چون کلام او مساوی با کلام خدا است، هیچ تفاوتی نمی‌کند، هیچ فرقی نمی‌کند، انگار همین خدا آمده آمده پایین پایین و به‌صورت یک انسان دارد با شما تکلّم می‌کند، خب چه‌کار می‌کنید؟ خب همان

خدایی که می‌گوید روز اوّل شوّال را بخور، همان خدا می‌گوید نخور و روزه بگیر، خب نباید خورد. همان خدایی که می‌گوید در اینجا حکم این است، در اینجا می‌گوید شما باید این حکم را انجام بدهی، این عمل را انجام بدهی. خدایا دیروز این را گفتی! خب امروز این را می‌گویم، دیروز آن را گفتم ولی امروز این را می‌گویم. این فرق بین کلام معصوم و غیر معصوم است.

### لزوم عمل سالک طبق فکر، عقل و فهم

در سیر و سلوک و راه خدا، آنچه باید مورد توجّه قرار بگیرد این است که خود فرد، خودش، آنچه را تشخیص می‌دهد، به همان عمل کند و برود، یعنی برطبق مطالبی که گفته می‌شود، برطبق مسائلی که گفته می‌شود حرکت کند و جلو برود. مطالب باید مطرح بشود، بعد خود شخص باید جلو برود نه‌اینکه مرتب بیاید سؤال بکند، حضرت آقا در فلان مورد چه‌کار کنم؟ در فلان مورد چه‌کار کنم؟! مگر به شما گفته نشده؟ مگر در صحبت‌ها گفته نشده؟ مگر در کتاب‌ها نوشته نشده؟ خب باید همان را گرفت و عمل کرد دیگر، اگر انسان بخواهد در جزئیات بار

فکری خودش را بر دوش دیگری بیندازد، پس خودش بدون فکر حرکت کرده و اینجا، نقطه، نقطهٔ ضعف است.

سالک باید با فکر حرکت کند تا آن عملش بتواند او را عبور بدهد. فردی که در خواب است اگر شب تا صبح بنویسد، آن نوشته‌ها به‌اندازهٔ یک شاهی ارزش ندارد، چون خواب است. دیدید بعضی‌ها در خواب همین‌طور می‌نویسند، این ارزش ندارد، کسی که سخنی را در حالت مستی می‌گوید، به کلام او نمی‌شود اعتنا کرد چون این را بدون فکر می‌گوید، فایده‌ای ندارد، کلام باید از روی تنبّه و شعور باشد.

این نکته، نکته‌ای است که موجب شده است که مرحوم آقا گرچه مدت‌ها در زمان حیات خودشان با دوستان خودشان به آن کیفیت رفتار می‌کردند، ولی بنده مشاهده می‌کردم که دیگر در اواخر حیاتشان به این طریقه روی آورده بودند، طریقهٔ واگذاری مسئولیت فعل و عمل برعهدهٔ خود آن شخص. و در یکی از سخنانشان در سال‌های آخر حیاتشان فرمودند: «رفقا! من مسئولیت عمل شما را برعهده

نمی‌گیرم، (حتماً دوستان این صحبت‌ها را در این نوارها شنیدند، در ضمن آن نوارهایی که هست، این‌هم موجود است.) هر کسی مسئولیتش برعهدهٔ خود او است، بله، مطالب ارائه می‌شود که باید چه کرد، مسائل ارائه می‌شود که باید چه کرد [ولی مسئولیت هرکسی برعهدهٔ خودش است.]»

پس از زمان مرحوم آقا ما دیدیم که دارد برخلاف آن مطالبی که در زمان مرحوم آقا مطرح می‌شد، عمل می‌شود! خب عمل می‌شود باید جلویش را گرفت، آقا این کار خلاف است، حالا هر کسی می‌خواهد این را انجام بدهد، انجام بدهد. وقتی که مرحوم آقا در کتابشان نوشتند که وصی آن وصّیی است که استاد او را به همه معرّفی کند، یا اینکه باید بنویسد،[1] خب ما آن را ندیدم، گفتیم: طبق کلام مرحوم آقا عمل می‌کنیم. (و از پشت کوه هم که نیامده بودیم، خودمان در آن منزل بزرگ شده بودیم، چهل سال در آن منزل بودیم اگر بود خب می‌فهمیدیم.) ما چیزی

---

[1] . روح مجرد، ص ۴۸۹؛ مهر تابناک، ص ۱۹۴:
«امّا وصیّ ظاهر، آن کس است که استاد در ملا عامّ او را وصیّ خود قرار می‌دهد، و می‌نویسد و امضا می‌نماید و معرّفی می‌کند.»

را که نفهمیدیم، نمی‌توانیم عمل کنیم، نمی‌توانیم ترتیب اثر بدهیم. گفتند: «نه! باید عمل بکنید، باید ترتیب اثر بدهید!» گفتیم: پس این خلاف شد، دو نقطهٔ مخالف شد. و همین‌طور و همین‌طور و همین‌طور و بعد دیدید که بحمدالله در این اوقات و زمان‌ها هم چه مسائلی دارد انجام می‌شود! واقعاً دیگر چشم بزرگان و گذشتگان روشن شد از مطالبی که داریم می‌بینیم و می‌شنویم و می‌بینیم که دارد انجام می‌شود!

**حرکت رفقا ازروی فهم، تمام هدف مرحوم علامه طهرانی**

تمام هدف مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این بود که افراد از روی فهم حرکت کنند. مگر خود بنده بارها به رفقا نگفتم که از قم که به مشهد می‌رفتم، ایشان از من سؤال می‌کردند: «حال رفقای قم چطور است؟» می‌گفتم: الحمدلله خوب هستند، حالشان خوب است، ایشان می‌گفتند: «من از حال و هوا و... نپرسیدم، از فهمشان پرسیدم، آیا فهمشان بالاتر رفته یا نه؟!» عین عبارت ایشان این بود که «آیا فهم بالاتر رفته یا نه؟» ایشان که نمی‌خواست همیشه سالکان و شاگردانشان مثل

قلاده به گردن، همیشه طناب به دست باشند، از این‌طرف و آن‌طرف بکشند، ایشان که نمی‌خواست شاگردانشان مانند چهارپا باشند که آن صاحب و مالک به هر طرف که می‌برد، آنها هم بروند. ایشان می‌خواستند افرادی که در تحت تربیت ایشان هستند، هرکدام برای خودشان وزنه‌ای باشند، هرکدام برای خودشان شخصیتی باشند، هرکدام بتوانند روی پایشان بایستند، این را ایشان می‌خواستند، ایشان می‌خواستند افراد بفهمند که به کجا دارند می‌روند، نتایج کار خودشان را تشخیص بدهند.

**لزوم عمل به مطالب بزرگان برای نتیجه‌گیری بهتر از اوقات و رفت و آمدها و حضور در مجالس**

وقتی که ایشان می‌گفتند: «بعد از جلسه، افراد باید بروند در منزل و کم صحبت بکنند و حال خودشان را داشته باشند»، خُب این برای چه بوده؟ برای این بوده که اگر این انجام نگیرد آن ازبین می‌رود، حالا افراد به‌عنوان اینکه مثلاً ما باهم رفیق هستیم، ما باید باهم شوخی کنیم، ما باید باهم گرم باشیم، به‌عنوان گرم بودن و به‌عنوان حال داشتن

و...، تمام فضای مجلس به فضای خنده و شوخی و...، تغییر پیدا می‌کرد! خب این دیگر نتیجه‌ای ندارد. خب برای چه از آن طرف طهران بلند شدی آمدی اینجا و شب را گذراندی؟! خب اگر در خانه‌ات می‌نشستی که بهتر بود، بهتر بود. یا اینکه ما می‌دیدیم که بعد از مجلس، همین صحبت‌های سیاسی و مسائل اجتماعی و... را در پیش می‌گیرند: این گران شد و آن فلان شد و آن در اینجا چه شده! خب شما که نمی‌خواهی به مطالب این بزرگ عمل کنی چرا در این جلسه شرکت می‌کنی؟! چرا حال بقیه را خراب می‌کنی؟! شما که تحمّل نداری کلام بزرگان را حمل کنی، خب در خانه بمان، مجبور که نیستی بیایی در جلسه، مجبور که نیستی بیایی حال بقیه را هم بگیری، این کار خلاف شرع است، خب بگو من نمی‌توانم، من نمی‌توانم دو ساعت در عمرم ساکت باشم، حتماً چیزی، سوزن به من فرو می‌رود، وقتی که یک جا هستم حتماً باید حرفی هم بزنم، من نمی‌توانم مقداری ذهن خودم را جمع کنم، حتماً باید پراکنده باشد، به شرق و غرب عالم و منظومهٔ شمسی

سفر کند، خب نمی‌توانی در خانه‌ات بمان، نمی‌توانی درنیا، نمی‌توانی بلند شو برو با افرادی باش که برای این کار هستند، خدا خیلی افراد که به‌درد این کار می‌خورند را درست کرده است، آن افرادی که تمام همّ و غمشان پرداختن به این مسائل است، خیلی زیاد هستند، این‌قدر هستند به عدد ستاره‌های آسمان! برو با آنها بنشین.

تو می‌خواهی هم این‌طرف را داشته باشی، هم آن‌طرف را داشته باشی. هم بیایی بگویی در جلسهٔ عصر جمعه شرکت کردم و هم با فلان افراد که مرتبط با آقا هستند ارتباط دارم، هم دعای سمات و کذا و کذا خواندم، هم از آن‌طرف نسبت به مسائل و... خب صحبت شده، چون بالأخره نفس به آن‌طرف گرایش دارد، نفس به پرداختن به مسائل اجتماعی و روزمرّه گرایش دارد، نفس با این امور ظاهری و جزئی و کثرات ارتباط دارد، نمی‌تواند آرام باشد، نماز هم که می‌خواند می‌گوید آی زود نماز تمام بشود چای بیاورند بخوریم و شروع کنیم از این حرف‌ها زدن، در نماز هم می‌خواهد نماز زود تمام بشود، انگار مثل فنری که گرفتند کشیدن، کشیدن،

کشیدن، یک ساعت دعا و سکوت و فلان و بعد هم نماز و این حرف‌ها، تا نماز تمام می‌شود ویژی این فنر می‌رود می‌خورد به آنجا، برمی‌گردد دوباره در آن افکار و تخیلات و...! این قضیه باعث می‌شود که دیگران هم مسیرشان، مسیر آلوده‌ای بشود، دیگران هم نتوانند استفاده کنند، یعنی مسئولیتی که برعهدهٔ بعضی‌ها گذاشته شده است، اقتضا می‌کند که در این موارد شدّت به خرج بدهند.

**زمان مدارا و مرافقت با غیر عاملین به دستورات به پایان رسیده است**

مدارا دیگر تمام شده است، مرافقت دیگر تمام شده، نصایح گفته شده، مطالبی که باید به گوش همه برسد، رسیده است، نه دیگر حال برای کلنجار رفتن با این مطالب باقی مانده و نه دیگر سزاوار است، آخر عمری از ما گذشته، دیگر بچّه نیستیم! از کودکی درآمدیم و باید به فکر فردای خودمان باشیم. آنهایی که نمی‌خواهند و نمی‌توانند خود را با مطالبی که در این مدّت پانزده سال مطرح شده است تطبیق بدهند، با عزّت و احترام، خودشان بروند کنار، دیگر نیاز به برخورد نباشد. راه‌های دیگری هم هست، مسیرهای دیگری هم هست، چه کسی گفته هرچه حقّ است و

درست است در اینجا هست؟ چه کسی گفته که فقط راه و مسیر خدا منحصر در همین فضایی است که مشاهده می‌شود؟! نه‌خیر یک‌هم‌چنین مسائلی نیست، یک‌هم‌چنین مطالبی نیست. هزارها جلسات هست، هزارها راه هست، هزارها مکتب هست، هزارها... هست، نه‌خیر یک‌هم‌چنین تضمینی کسی نمی‌دهد و اگر هم مطلبی مطرح می‌شود، براساس همین مسائلی است که به نظر این‌طور می‌آید.

**ممنوع بودن سوء استفادهٔ افراد از مکتب اولیاء**

بنده بارها گفتم که آنچه را به نظر بنده می‌آید همان را ارائه می‌کنم ولی بنده معصوم نیستم، بنده جایزالخطا هستم و روز قیامت نمی‌توانم مسئولیت کارها و اعمال دیگران را برعهده بگیرم، خودشان می‌دانند، خودشان می‌دانند. ولی من این‌گونه فکر می‌کنم، من این‌طور می‌روم، من بر آن اساسی که در خدمت بزرگان بودم راه را این‌طور یافتم، خب شاید غلط بوده، شاید اشتباه است، پس آن فهم و عقل را خدا برای چه به ما داده؟! خُب برای یک‌هم‌چنین روزی آن عقل و فهم را داده است. ولی اگر کسی آمد و اظهار تقبّل و پذیرش کرد، وقتی که یک مطلب

مطرح می‌شود دیگر غُر نزند! دیگر نیاید بگوید: آی چرا این‌طور؟! آی چرا آن‌طور؟! دیگر نیاید بگوید که عجب! پس ما کجای قضیه هستیم؟! پس دیگر نیاید بگوید چرا با ما مطرح نکردند؟! این تُرهات و خزعبلات را دیگر کنار بگذارد، این لاطائلات را دیگر تمام کند! اینکه با ما مطرح نکردند و ما در جریان نیستیم، اینها تمام شد. صفحه عوض شد. پرونده عوض شد. مسیر دیگر مسیری است که در او احساس تکلیف می‌شود، باید افراد متوجّه این قضیه باشند، نسبت به مطالبی که مطرح می‌شود، احساس تکلیف پشتش است، کسانی که از این مکتب برای نان خودشان دارند سوء استفاده می‌کنند، باید بدانند که با آنها برخورد خواهد شد، کسانی که از این مکتب فقط برای ابراز شخصیت خودشان [استفاده می‌کنند، باید بدانند که با آنها برخورد خواهد شد،] چه مرد و چه زن، فرق نمی‌کند، همهٔ زن‌ها، همهٔ مردها.

مگر بنده بارها نگفتم که مرحوم آقا فرمودند: «تمام رفقا به‌اندازهٔ دانه‌های یک شانه هستند»؟! پس

این حرف‌ها کجا است؟!! پس این چرت و پرت‌ها که ما داریم می‌شنویم، اینها کجا بوده است؟! مگر بنده نگفتم که رفقا مسئولیتشان نسبت به این مکتب، به‌اندازهٔ مسئولیت خود بنده است؟ مگر بنده این حرف‌ها را نزدم؟! خب برای چه موقعی این حرف‌ها را زدم؟! برای چه موقعی؟!

**سلوک زن به این است که فکر، مسئولیت و ارتباطش با مرد کمتر باشد**

وقتی که بنده می‌گویم سلوک زن به این است که فکرش آسوده‌تر باشد، مسئولیتش کمتر باشد، ارتباطش با مرد کمتر باشد، اینها مطالبی است که از پیش خودم نگفتم، مطالبی است که از بزرگان شنیدم، تا وقتی که به کسی مسئولیت ندادند، خودمان را جلو نیندازیم و به همه خطاب کنیم که ما رئیس هستیم! تا وقتی که به کسی تکلیف داده نشده است، از پیش خود، خود را بر دیگران مقدّم نکنیم! تمام اینها شیطان است، دیگر چطور صریح‌تر از این بگویم؟! همهٔ این افکار و تخیلات، ناشی از شیطان است، آیا نباید این شیطان را یک روزی از خودمان دور کنیم؟! حالا که یک مسکین و بیچاره‌ای مثل بنده آمده و دارد دوتا مسئله ارائه می‌کند، خب آیا نباید از این مطالب

استقبال کرد؟! پس ما راه خودسازی را برای چه موقعی گذاشتیم؟! برای چه روزی؟! این‌همه در کتاب خواندیم که انسان باید با نفس مبارزه کند، با نفس مجاهده کند، تخیلات را کنار بگذارد، [خب عمل به اینها را برای چه موقعی گذاشتیم؟!]

اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام کسانی بودند که وقتی احساس می‌کردند که امیرالمؤمنین می‌خواهد موقعیتی را به اینها بسپارد، تنشان می‌لرزید و می‌گفتند: نه! ما همین گوشه و کنار باشیم، کنار مسجد باشیم، همین که در پشت سر امیرالمؤمنین باشیم، همین برای دنیا و آخرت ما بس است، ولی خب می‌دیدند که امام است، دستور امام واجب است و باید اطاعت بشود.

چقدر خوب است که انسان به همان میزانی که در ابتدای کار مسئولیتی به او واگذار می‌شود، وقتی که در انتها آن مسئولیت می‌خواهد گرفته بشود، همان باشد، فرقی نکند! هان؟! چقدر [این حال، حال خوبی است.] حالا مسئولیت چه چیز؟! چه مسئولیتی؟! آقا برو این حرف را به او بزن، آیا این‌هم

مسئولیت شد؟ آیا واقعاً خنده‌دار نیست؟! آقا تو برو این را به او بده، آقا شما این حرف را آنجا بگو، اینها چیست؟! این بازی‌ها چیست؟! این مسخره بازی‌ها چیست؟ بله؟!!

**بهترین عمل برای زن آن است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند**

برای زن بهترین موقعیت آن موقعیتّی است که حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها فرمودند، آخر پس حضرت زهرا را چه کنیم؟! آیا همهٔ اینها فقط در کتب بماند و برویم؟! آیا ناپخته و نارس، عُمر را طی کنیم و از این دنیا برویم؟! مگر حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نفرمودند:

بهترین عمل برای زن آن است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند؟![1]

---

[1] . کشف الغمة، ج ۱، ص ۴۶۶:

«وَ روىَ عَن عَلىٍّ علیه‌السلام قالَ: **"كُنّا عِندَ رَسولِ الله صلّى الله عليه و آله و سلّم فَقالَ: أخبِرونى أىُّ شَىءٍ خَيرٌ لِلنِّساءِ؟ فَعَيينا بِذَلِكَ كُلُّنا حَتَّى تَفَرَّقنا فَرَجَعتُ إلَى فاطِمَةَ علیهاالسلام فَأخبَرتُها الَّذى قالَ لَنا رَسولُ الله وَ لَيسَ أحَدٌ مِنّا عَلِمَهُ وَ لا عَرَفَهُ، فَقالَت: وَ لَكِنّى أعرِفُهُ، خَيرٌ لِلنِّساءِ أن لا يَرَينَ الرِّجالَ وَ لا يَراهُنَّ الرِّجالُ. فَرَجَعتُ إلَى رَسولِ اللهِ فَقُلتُ: يا رَسولَ اللهِ سَأَلتَنا أىُّ شَىءٍ خَيرٌ لِلنِّساءِ؟ وَ خَيرٌ لَهُنَّ أن لا يَرَينَ الرِّجالَ وَ لا يَراهُنَّ الرِّجالُ. قالَ: مَن أخبَرَكَ فَلَم تَعلَمهُ وَ أنتَ عِندى؟ قُلتُ: فاطِمَةُ. فَأعجَبَ ذَلِكَ رَسولُ اللهِ وَ قالَ: إنَّ فاطِمَةَ بَضعَةٌ مِنّى".»**

ترجمه: «و مروی است از امیرالمؤمنین علیه السّلام که: ما نزد رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلم بودیم آن حضرت فرمود که: "خبر کنید مرا که چه چیز بهتر است از برای زنان؟" کسی از ما ندانست. متفرق شدیم و به فاطمه رجوع کرده و او را از این سؤال اخبار کردم که آن حضرت این را پرسید و کسی از ما ندانست. فرمود که: "من می‌دانم بهتر برای زنان آن است که مردان را نبینند و مردان ایشان را نبینند." من به جانب رسول الله بازگشتم و گفتم: "سؤال کرده بودی‌د از ما که چه چیز برای زنان بهتر است فرمود:

خب همین الآن ما داریم می‌گوییم که همین کار را بکنیم. چرا زن باید با مرد ارتباط داشته باشد؟! چرا زن در کارش باید تلفن را بردارد و با یک مرد تلفنی حرف بزند؟! چرا؟! خب با زن مشورت بکند، اگر مطلبی دارد فرض کنید که بنویسد و به افرادی که هستند بدهد، چرا باید صحبت کند؟! این صحبت کردن با مرد، تمام عبادت او را که در شب انجام داده، فردا همه را می‌شوید و ازبین می‌برد! آیا اسید را دیدید وقتی که می‌ریزند؟ فرض کنید که در یک جا و در این قالی اسید می‌ریزند شما نگاه می‌کنید عجب! همهٔ کرک‌ها شروع کرد به وِزوِز کردن و ازبین رفتن، یک‌دفعه نگاه می‌کنید می‌بینید عجب موزاییک پیدا شد، سوخت، پودر کرد و همه را ازبین برد، ارتباط با مرد این‌گونه می‌آید و عبادت را ازبین می‌برد، آخر چرا گوش‌های شنوا این کلام بزرگان را نمی‌شنوند؟!

**افرادی که نمی‌توانند خودشان را با مطالب مطرح شده وفق بدند، آنها را به خیر و ما**

---

آن بهتر است که نه مردان ایشان را بینند و نه ایشان مردان را.“ فرمود: ”چه کسی تو را به این خبر داد و تو نزد آن هیچ نگفتی؟“ گفتم: ”فاطمه.“ تعجب فرمود از این و گفت: ”فاطمه پاره‌ای از من است“.» (محقق)

علیٰ‌کلّ‌حال نسبت به مطالبی که مطرح می‌شود و همه از آنها اطّلاع دارند، همان‌طوری‌که عرض کردم و در شب چهارم پس از ارتحال مرحوم آقا هم این مسئله را بنده عرض کردم که با رفتن مرحوم آقا، خدا که نرفته! مرحوم آقا عبدی بود از عبادالله، ولیّی بود از اولیای خدا که چند صباحی در این دنیا بود و خود را مزکّیٰ و مربّیٰ نمود و به مقام صَلاح رسید و تکالیف خود را بر این اساس انجام داد و آنچه را هم در ارتباط با مردم بود به جای آورد، اما آیا خدا هم رفت؟ خدای او که نرفته است و هر کسی هر راه و مسیری را که تشخیص می‌دهد که آن مسیر برای او صحیح است، برود. این مطلب را بنده در شب چهارم ارتحال مرحوم آقا عرض کردم. برود، هیچ الزامی نیست، فردا نیاید بگوید که آقا ما به‌خاطر شما ماندیم! بی‌خود ماندی، می‌خواستی بروی، بلند شو برو آقا، این‌همه جاها هستند، این‌همه افراد هستند، این‌همه جلسات دارند، الآن در این شهرها این‌همه جلسات اخلاقی هست، در طهران چقدر مجالس اخلاقی هست؟ بروند شرکت بکنند. هر کسی آنچه

را می‌پسندد، باید برود و اگر نرود مسئول است، چون برخلاف عقل و اطمینانش عمل کرده و روز قیامت باید پاسخگو باشد. ولی اگر شخصی می‌خواهد در این مسیر و در این موقعیت بماند، خصوصیات این است، مسائل این است و بر این اساس باید حرکت کند.

همین مسئله الآن هم موجود است و به همین کیفیت هست، هر کسی که به نظرش می‌رسد که ممکن است که راهی بهتر از این باشد، مسیری بهتر از این باشد، افرادی باشند که بتوانند مطالب را ارائه بدهند، خب برود. (الآن در بسیاری از مجالس از همین کتب مرحوم آقا می‌خوانند و بنده هم از خیلی از آنها اطّلاع دارم، ارتباطی هم با بنده ندارند، در طهران و در سایر شهرها هستند، همین کتب را می‌خوانند، از جمله کتاب‌ها، کتاب‌های مرحوم آقا است و حتی شاگردان خودشان و افرادی را که با آنها محشور هستند، دستور به مطالعهٔ همین مسائل را می‌دهند، بنده هم اصلاً از آنها اطّلاعی ندارم، خبری ندارم، و خیلی هم راضی هستند، خیلی راضی

هستند.) خب باید برود، باید برود و به موقعیت و وضع خودش رسیدگی کند. و اگر نه! بخواهد نسبت به این مسائل، نسبت به این مطالب، پایبند و ملتزم باشد و خلاصه بخواهد بار خود را در اینجا فرود بیاورد، یعنی بخواهد در این مطالب و موقعیتی که فراهم شده کارش را انجام بدهد، باید نسبت به مواردی که احساس ضعف می‌کند، فکر دیگری بکند؛ باید نسبت به مسائلی که به نظر او می‌رسد که می‌تواند نقطهٔ ضعف تلقی بشود، تجدید نظر کند.

و خلاصه در یک کلام، قبل از اینکه مطلبی مطرح بشود و قبل از اینکه مسئله‌ای عنوان بشود، باید خودش پیشاپیش نسبت به آن مطلب عمل کند و قیام کند و دیگر منتظر نماند که حالا چه مسئله‌ای مطرح می‌شود؟ حالا چه برسد به اینکه گفته بشود و تأکید بشود و بعد این‌طور! و خب نسبت به این مسئله باید توجّه بشود که مسئولیت بنده از این به بعد نسبت به افرادی که نمی‌خواهند خود را با موازینی که مطرح می‌شود تطبیق بدهند، در قبال افرادی که واقعاً طالب هستند (و واقعاً دردمند هستند و به‌دنبال درمان می‌گردند و واقعاً گمشده‌ای دارند، نه فقط به لفظ،)

مسئولیت بنده در قبال این افراد این است که راه و مسیر آنها را از وجود این‌چنین افرادی پاک کنم.

علیٰ‌کلّ‌حال مطلب فقط یک طرفه نیست، خُب این چه گناهی کرده که دارد به‌دنبال مطلب می‌گردد ولکن خس و خاشاک‌هایی در این مسیر وجود دارد که مانع راه او است؟! چرا؟! این چه گناهی کرده؟! چه گناهی کرده؟! و بنده این مطلب را هم عرض کنم که امروز آن زمانی فرا رسیده است که بنده احساس می‌کنم کوتاهی و تساهل من با این‌گونه افراد، مخالف با دستور صریح مرحوم والد بوده است و بنده دیگر نمی‌توانم تا این حد تجرّی کنم و جرأت کنم و جسارت کنم و درمقابل دستورات ایشان بایستم و به‌خاطر مصلحت‌های دنیوی عده‌ای، جلوی حرکت معنوی سایر افراد را ببندم! لذا همان‌طوری‌که عرض کردم اشخاصی که می‌دانند که نمی‌توانند خودشان را وفق بدهند، دیگر از این به بعد به این و آن بی‌خود تلفن نزنند که چرا این‌طور؟! چرا این‌طور؟! دیگر زحمت این تلفن‌ها را به خودشان ندهند، دیگر در صحبت‌ها به این کیفیت

نکنند، بدانند که راه، دیگر قابل بازگشت نیست و خود را اذیت نکنند و زحمت هم برای دیگران به‌وجود نیاورند.

**آیینه شو، جمال پری طلعتان طلب**

در آیه شریفه می‌فرماید، آیه، آیۀ بسیار عجیبی است، آیۀ بسیار عجیبی است! ﴿وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَئِن جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ﴾؛ این مشرکین به خدا قسم خوردند؛ ﴿وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ﴾؛ قسم خوردند به خدا، نه‌اینکه گفتند ما این کار را می‌کنیم، پیمان بستند، قسم خوردند، بیعت کردند که اگر هدایت از جانب خدا و رسول آمد ﴿لَّيَكُونُنَّ أَهۡدَىٰ مِنۡ إِحۡدَى ٱلۡأُمَمِ فَلَمَّا جَآءَهُمۡ نَذِيرٞ مَّا زَادَهُمۡ إِلَّا نُفُورًا﴾؛[1] از همۀ امت‌ها اینها جلوتر باشند و به حق بپیوندند و حق را بگیرند و عمل کنند، قسم خوردند. اما وقتی که پیامبر ما آمد و وقتی که نذیر از جانب پروردگار آمد، تمام آنها روی برگرداندند! عجب! خب پیغمبر که می‌آید همه‌اش که حلوا نمی‌آورد، آقا شما این کار را باید بکنی، این

---

[1] . سوره فاطر (۳۵) آیه ۴۲.

کار را نباید بکنی، خب بعضی کارها خوب است، بعضی کارها خیلی به مذاق هم خوشایند نمی‌آید، عجب! پس این پیغمبری که آمده خیلی بر وفق ما کار انجام نمی‌دهد، موقعیت را از ما می‌گیرد، ما می‌خواهیم برویم بالا، ما می‌خواهیم رئیس بشویم، ما مرتب این‌طرف و آن‌طرف می‌گوییم که ما رئیس هستیم، این آمده دارد ریاست را از ما می‌گیرد، عجب پیغمبری است؟! بابا به‌درد نمی‌خورد! بابا برویم سراغ یکی که ریاست را برای ما حفظ کند! پیغمبر هم آمده که ریاست را بگیرد عزیز من، نه‌اینکه ریاست بدهد! ریاست چیست؟ همهٔ اینها چرت و پرت و مزخرفات است، اینها زنگارهای نفس است که باید از آن نفس که محل تجلّی خود ذات پروردگار است، زدوده بشود؛ «آیینه شو و جمال پری طلعتان طلب»؛[1] تا وقتی که انسان آینه نشود که نمی‌تواند جمال پری طلعتان را طلب کند، پیغمبر می‌آید نذیرمی‌دهد: اگر این کار را انجام بدهی به

---

[1] . دیوان اشعار صائب تبریزی، غزل ۹۲۰:

عقاب می‌رسی، این گناه را نباید بکنی. عجب! ما خیال می‌کردیم این دست ما را باز می‌گذارد، حالا می‌بینیم دست ما را بسته! به‌خاطر استکبار و انانیت این باعث می‌شود که کلام پیغمبر را کنار بگذارند، درحالتی‌که خدا می‌فرماید: این سنّتی است که در همهٔ ادیان گذشته و قرون گذشته و سده‌ها و هزاره‌های گذشته، بوده و الآن هم هست و تا زمانی که انسان زنده است، این سنّت وجود دارد که بالأخره باید روزی نذیری بیاید و نهیی بکند، تشری بزند، بالأخره یکی باید بیاید دیگر که این کار را انجام بدهد. باید خود را برای مواجههٔ با او آماده کنیم که قبول کنیم، تشر او را بپذیریم، این ضربه‌ها را هدیه‌های الهی تلّقی کنیم که برای نجات ما از این نفس و از این شیطان آمده، نه‌اینکه مقابله کنیم، جبهه بگیریم، تلفن را برداریم تلفن بزنیم که چرا این‌طور شد؟! چرا آن‌طور شد؟! به ما نگفتند، به ما گفتند؛ در جریان بودیم، نبودیم؛ چرا تابه‌حال آن‌طور بود؟! فرق نمی‌کند همهٔ افراد، چه مرد و چه زن.

### تأیید اولیای الهی نتیجهٔ صادق بودن در نیت و فعل

من خدمت رفقایی که دست‌اندر کار مسائل

مربوط به آقا، نوشته‌ها و... هستند، گفتم: رفقا! اوّل کاری که می‌کنید (و بحمدالله توفیق‌هایی را من دیدم که از جانب پروردگار نصیب اینها شده، چون اینها صاف بودند، صادق بودند، در راه خودشان صادق بودند و من صداقت را در اینها دیدم والاّ با آنها همکاری نمی‌کردم.) خود را کنار بگذارید، صفا را جایگزین کنید، صدق را جایگزین کنید، آیا می‌دانید دارید چه کار می‌کنید؟ دارید از مکتب مرحوم علامه تبلیغ می‌کنید! (آخر ما خاک‌برسرها نمی‌دانیم هزار راه وجود دارد، مگر قحط است که آمدیم در اینجا؟! خب بابا بلند شویم برویم جاهای دیگر! بهتر به ما می‌دهند، بهتر ما را تحویل می‌گیرند، مگر مجبوریم؟! چه جبری هست؟ چه جبری وجود دارد؟!) به آنها گفتم: می‌خواهم کاری را انجام بدهم، (گفتم: امتحانی بکنم.) گفتم: این کتاب‌های مرحوم آقا را که تنظیم کردید، من می‌خواهم این کتاب‌ها را به افراد دیگر بدهم و بگویم که آنها بروند و به اسم خودشان چاپ کنند، بروم بدهم به آنهایی که در تعارض و در تقابل با ما قرار دارند، نظر شما

چیست؟ گفتند:

چه اشکال دارد؟!! خودتان می‌دانید، ما تا اینجا زحمت کشیدیم، ما تا اینجا کار کردیم، منظور ما این است که این کتاب‌ها منتشر بشود، اسم ما باشد یعنی چه؟!

وقتی که صدق را از آنها دیدم سجدهٔ شکر به جای آوردم، البته جلوی آنها نه! بعد، گفتم الحمدلله خدا رفقایی به ما داده که من باید به حال آنها غبطه بخورم! می‌گویند: کار را ما انجام دادیم، شما برو به آنها بده، شما اصلاً به اسم خودتان چاپ کنید که این کتاب در تحت اشراف فلان، به طبع رسیده است. این را می‌گویند صدق، این را می‌گویند صفا، این را می‌گویند درستی، این را می‌گویند از خودگذشتن، خود را کنار گذاشتن و خود را ندیدن، نتیجه‌اش هم چیست؟ مورد تأیید همان‌ها (اولیاء خدا) قرار می‌گیرند، دست حمایت آنها بالای سرشان است، آن روحانیت و نورانیت بر آن فضا حاکم است.

**حضور نفْس در کارها یعنی حضور شیطان و کنار رفتن خداوند متعال**

ولی در جاهای دیگر، والله کدورت و ظلمت حاکم است، شوخی نمی‌کنم، آن کسی که می‌خواهد مسائل به اسم او تمام شود از همان آن، دربست بداند که مرحوم آقا در آنجا راه ندارد، اولیاء خدا در آنجا راه ندارند، امام زمان ارواحنافداه درآن مجلس راه

ندارد، گرچه اسم امام زمان را ببرند و همه اوه اوه شروع کنند به گریه کردن! ولی شیطان است. آن فضا، فضای شیطان است، ابلیس! ابلیس! چرا؟ چون پای نفس در میان است، وقتی که پای نفس در میان باشد دیگر خدا کنار می‌رود؛ «دیو چو بیرون رود فرشته درآید»[1] تا وقتی که دیو است که دیگر فرشته نمی‌تواند بیاید. اینجا جای ملائکه نیست، یا جای این یا جای او، «منزل دل نیست جای صحبت اغیار»؛ این منزلگاه که برای خدا است، دوتا را نمی‌شود در یک دل قرار داد، دو محبوب را نمی‌شود در یک جا جای داد، آن‌هم دو محبوبی که باهم کارد و پنیر هستند، باهم درمقابل هم هستند نه مثل هم، والاّ اگر پیغمبر و علی علیهماالسلام باشند باهم متحّد هستند، چهارده معصوم علیهم‌السلام متحد هستند، إن‌شاءالله خداوند همه را در دل ما قرار بدهد و از نور آنها راه را برای ما روشن کند. اگر ائمه و اولیاء باشند اگر

---

[1] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۳۲:
خلوتِ دل نیست جای صحبت اضداد *** دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صد هزار هم باشند باز هم یکی هستند، ولی اگر نه، دو امر مقابل باشند، این نمی‌تواند در دل قرار بگیرد، آن بزرگان می‌گویند: ما سخاوت داریم، ما جود و بخشش داریم، ما سهم خودمان را هم می‌دهیم به همان شریکی که آنجا هست، همهٔ دل تو مال او، چرا؟ چون آنها غنا دارند.

این آیه می‌فرماید که در راه و مسیر خدا باید مواردی باشد که در آن موارد برخلاف انسان مسائلی هست. امکان ندارد که بدون این موارد خلاف باشد. در زمان ائمّه بوده، در زمان پیامبران علیهم‌السلام بوده، در زمان اولیاء بوده، در زمان مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بوده، همیشه بوده. بالأخره مواردی بوده که با مذاق انسان سازگار نبوده، خب انسان باید نسبت به این مسئله فکر اساسی بکند.

خب این مطالبی بود که خواستم به‌عنوان اجمال بگویم ولکن خب قدری به‌طول انجامید، شاید هم از این نقطه‌نظر بی‌مناسبت نبوده و می‌بایستی که به‌صورت صریح مطالب روشن بشود تااینکه دیگر این‌گونه مطالب ادامه پیدا نکند، ما دیگر حوصله

نداریم، راست و پوست کنده داریم می‌گوییم، بنده دیگر آن حال و هوا را ندارم، دیگر آن حال و حوصله را ندارم، دیگر آن مسائل را ندارم، دیگر آن مجامله‌ها در کار نیست و خلاصه بنده دیگر در آن فضا نیستم و اطباء هم دیگر بنده را از یک‌هم‌چینن مسائلی منع کردند. لذا خواستم که رفقا و دوستان نسبت به این مسئله، بیشتر بذل توجّه کنند تااینکه همه بتوانند به بهترین نحو و به احسن وجه این چند روز باقی مانده از عمر را که خداوند برای انسان تقدیر کرده و انسان نمی‌داند که به چه نحوی می‌گذراند، حداقل دیگر با آرامش و نورانیت و انبساط بگذراند، آخر وقتی که کسی از ما چیزی نخواسته مگر سر انسان درد می‌کند [که با مشغولیت ذهن، اوقاتش را بگذراند؟] من تعجّب می‌کنم! سری که درد نمی‌کند که دستمال نمی‌بندند! دیگر انسان حداقل این چند روزه را با آرامش و اطمینان و... سپری کند و بتواند نتایج مثبتی از این گذران زندگی بگیرد.

علیٰ‌کلّ‌حال حالا تا آنجایی که ببینیم وقت اجازه می‌دهد به این سؤالات می‌پردازیم.

## حکم پوشیدن جوراب سفید ضخیم برای خانم‌ها

*سؤال: پوشیدن جوراب سفید ضخیم یا غیر تیره مثل قرمز چه حکمی دارد؟!*

جواب: البتّه ضخیم را اشتباه نوشتند: با «ز» نوشتند، درحالتی‌که با «ض» است. اگر جوراب‌ها ضخیم باشد اشکالی ندارد. جوراب، جوراب غیر سیاه باشد، اشکال ندارد، حالا مثلاً سفید یا رنگ‌های دیگر که رنگ‌های روشن است، ولی بهتر است رنگ‌هایی باشد که جلب توجه نکند، ولی در هر حال اشکالی ندارد. حتّی نظر خود مرحوم آقا هم این بود، من تا آنجایی که یادم هست ایشان راجع به حجاب می‌فرمودند: «دلیلی ندارد که چادر سیاه، حجاب باشد. چه اشکال دارد فرض بکنید که حجابی باشد، البته ایشان اسم چادر را نیاوردند، لباسی باشد که کاملاً محفوظ باشد، مثل چادر که حجم بدن پیدا نباشد و رنگ‌های روشن باشد، رنگ روشنی که خیلی تیره نباشد،[1] دلیلی نداریم بر اینکه

---

[1] . وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۶۵:
«باید دانست: اینکه در روایات وارد است که لباس سیاه مطلقاً مکروه است مگر در عمامه و عبا و کفش از باب ضرورت، و در خصوص عمامه از لحاظ تقیّه است، و گرنه مطلقاً کراهت لُبس سَواد (سیاه پوشیدن) بحال خود باقی است، و استحباب سفید پوشیدن حتی در عمامه و عبا و نِعال، بطور إطلاق، دلیل بر عدم رضایت اوّلیّه شارع بر لُبس سواد حتی در حال ضرورت است. فلهذا مستحبّ است که جمیع نماز گزاران حتی سادات و علویّین در حال

حتماً باید چادر، چادر سیاه باشد.[1]

---

نماز عمامه سفید بر سر ببندند، غایة الامر برای حفظ نسب حفظ شعار سبز مطلوب، و اما شعار سیاه که لباس فرعون و لباس اهل جهنّم است، و از مختصات حکّام جائر و غاصبین از بنی عباس است، اصلًا مجوّز ندارد.»

رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، ص ۱۸۶:

بالجمله حقیر رنگ سیاه را اختیار نکردم، چون رنگ سیاه شرعاً کراهت دارد، خواه برای مرد و خواه برای زن و علاوه در پزشکی هم ضرر آن برای اعصاب به ثبوت رسیده است.

باری، از آنچه گفته شد معلوم می‌گردد که اوّلاً کتاب صدیق عزیز و گرامیمان مرحوم شهید مطهّری (ره) درباره حجاب، از جهت اینکه تعیین یک لباس معیار و با تعریف مشخّص به‌عنوان حجاب اسلامی را ننموده است خالی از خلل نیست، زیرا اختیار را به‌دست خود افراد داده است در نتیجه نفوس پر هیجان و احیاناً منحرف در تعیین مصداق عدم خودنمائی و عدم تبرّج و رنگ مناسب و تنگ نبودن و کوتاه و بلندی لباس دچار افراط و تفریط شده و کم کم سر از مصادیقی در می‌آوردند که صدق بی‌حجابی بر آنها سزاوارتر است تا حجاب. و بنده به خود ایشان این موضوع را تذکر دادم. (کتاب «حجاب» ایشان پیش از هشت سالی بود که با حقیر ارتباطی برقرار بود و گرنه مسلّماً این‌چنین نمی‌شد.) و این همان مطلبی است که ما در پیشنهاد خود توسّط ایشان برای حضرت آیة الله خمینی به عنوان حجاب معیار و استاندارد به آن نظر داشته‌ایم.

[1]. مطلع انوار، ج ۱۰، ص ۴۶۹؛ وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۵۹:

«مسئله سوّم: حجاب بود که ایشان به عنوان تحفه‌ای که برای مملکت ایران آوردند، حجاب را یک حجاب صحیح استاندارد کنند، یعنی زن‌ها دارای پوشش صحیح باشند و بتوانند در عین پوشش، دنبال کار بروند، بچّه بغل کنند، خرید کنند، سوار اتوبوس شوند و چادر از سرشان نیفتد، بدن معلوم نباشد. لباسی با آستین بلند، همراه شلواری بلند و گشاد و دارای رنگ خاص (استاندارد سرمه‌ای یا خاکستری) ـ البتّه بعضی از فقها وجه و کفّین را جائز می‌دانند، که جائز هم هست؛ ولی بعضی از آقایان احتیاط می‌کنند که مقلّدین آنها باید چهره خود را هم بپوشانند ـ و یک روسری بلند که در حکم جلباب باشد سر کنند، در این‌صورت بسیار بهتر از چادر نمازهای فعلی امروزه ـ که آن را چادر بیرون قرار داده‌اند ـ می‌تواند حافظ زنان باشد.

این چادرهایی که کمر ندارد و جلوی آن بسته نیست و باید پیوسته زنان آنها

**عدم اشکال در تأتو**

*سؤال: آیا تأتو کردن از نظر شرعی اشکال دارد یا خیر؟*

جواب: نه‌خیر، مشکل ندارد.

**عدم وجوب پوشاندن دست زن تا مچ مگر در صورت جلب توجه توسط مرد نامحرم**

*سؤال: آیا پوشاندن دست از نامحرم واجب است؟ یعنی یک زن واجب است که دستکش بپوشد؟*

جواب: تا مچ دست اشکال ندارد ولکن اگر زن احساس کند که به همان مقدار هم ممکن است که جلب توجّه کند حرام است و باید بپوشاند.

**وجوب لحاظ جنبهٔ عزاداری در پرچم‌های محرم**

*سؤال: با توجه به اینکه شما در جلسهٔ قبل فرمودید: «ماه محرم پرچم باید سیاه باشد» آیا نوشته‌های آن حتماً باید سفید باشد و اگر به‌صورت رنگی باشد اشکال دارد؟*

جواب: نه، اشکال ندارد که حالا فرض بکنید که زرد باشد یا سبز باشد ولکن باید به‌نحوی باشد که آن حالت عزا در آن نماد مشاهده بشود نه‌اینکه نوشته‌ها به شکلی باشد که کم‌کم کم‌کم به یک جنبهٔ تزیینی تبدیل بشود. منظور بنده این بود و اگر بخواهد الوان دیگر زیاد باشد آن‌هدف ازبین می‌رود.

**مانع نبودن سرمهٔ چشم برای وضو**

*سؤال: آیا سرمه کردن چشم، مانع از رسیدن آب به چشم می‌شود؟!*

---

را با دستشان نگاهدارند و اگر احیاناً بادی بوزد و کنار برود تمام اندامشان نمایان می‌شود، حجاب صحیح نیست؛ و علاوه جلوی کار آنها را نیز می‌گیرد.

بالأخره این مانتو و شلوار بلند و گشاد باید استاندارد باشد به‌طوری‌که هر کس برود در دکانی برای خرید این لباس و بگوید من لباس بیرون می‌خواهم، مقدار پارچه آن مشخّص باشد؛ مثل چادر مشکی که مثلًا شش متر است. تمام زن‌های ایران این لباس را بپوشند، کفش‌ها هم خیلی ساده و بدون پاشنه بلند و نرم باشد.»

جواب: نه، اشکال ندارد. می‌تواند انسان سرمه بکشد و وضو هم بگیرد. بله بعضی از چیزها هست که به چشم می‌کشند و جرم دارد، وقتی انسان دست می‌کشد آن جرمش کاملاً مشخص است، آن را انسان باید پاک کند ولی خود سرمه به آن مقدار نه، آن فقط یک رنگ است.

**اشکال داشتن بستن چشم در نماز**

*سؤال: اگر در نماز با بستن چشم بهتر بتوانیم به یاد خدا باشیم و ذهن ما متوجّه خدا باشد، آیا این کار اشکال دارد؟*

جواب: بله، در نماز باید به وظیفه عمل کرد، وظیفه این است که انسان چشمش باز باشد، خدا می‌توانست بگوید که چشمت را ببند ولی نگفته، خدا فرموده است که باید انسان در موقع نماز به مُهر نگاه کند. اتفّاقاً اگر انسان در این عمل مُرکَّز بشود، نسبت به این قضیه مسائلی به‌دست می‌آید، بسیار بالاتر از چشم بستن. و همین‌طور انسان در سجده نباید چشم‌ها را ببندد، انسان باید به همان نقطه‌ای که سجده می‌کند نگاه کند، البتّه خُب مستحّب است.

**لزوم در نظر گرفتن رضای الهی در زیارات برای جلب فیض**

*سؤال: اگر کسی در راهِ رفتنِ به عتبات عالیات، بچه را کتک بزند یا با شوهر جر و بحث کند آیا اینها مانع از قبول زیارت وی می‌شود؟*

جواب: بله، خب مانع می‌شود. زیارت باید در مسیر کسب رضای الهی باشد و انجام آن راهی که

خود امام علیه‌السّلام خواسته است، اموری که مورد رضای ائمه علیهم‌السلام نیست باعث می‌شود که نفس، دیگر آن حضور و توجه کافی را برای جلب فیض ازدست بدهد.

**لزوم در نظر گرفتن موقعیت خود و دیگران نسبت به زمانبندی برای صلهٔرحم**

*سؤال: برای ما شهرستانی‌ها که تا شهرمان نُه تا دوازده ساعت راه است، آیا سالی ٤ الی ٥ بار کافی است که به پدر و مادرمان سر بزنیم؟*

جواب: ببینید! این به خود افراد برمی‌گردد، (بنده نمی‌توانم حدی تعیین کنم.) ممکن است که فرض بکنید که خانواده‌ای هستند، پدر و مادری هستند که حتی به کمتر از این‌هم احساس رضایت کنند، حالا اگر با تلفن با اینها صحبت کند آن حالت را دارد، ولی خب گاه‌گاهی هم سر می‌زند.) و همین‌طور به موقعیت خود آن خانواده از نظر بودن بچه‌ها و محذوریت‌هایی که دارند و امثال‌ذلک، برمی‌گردد، اینها باید سنجیده بشود و خود افراد می‌توانند تشخیص بدهند که این مقدار رفتن آیا موجب تحصیل رضایت آنها است یا باید بیشتر بروند یا حتّی ممکن است کمتر هم بروند. فرض کنید که ممکن است سالی دو بار هم آنها رضایت بدهند و اینها هم نتوانند بیش از این بروند. حدّی در این قضیه تعیین

نمی‌شود، آن مقدار این است که بین خود و بین خدا، باید این مسئله مورد نظر قرار بگیرد که واقعاً از این رفتن، تحصیل رضای الهی می‌شود یا نه؟! اگر به جای پدر و مادر فرض بکنید که یک مبلغ پول از شخصی طلبکار بودیم، آیا نمی‌رفتیم؟ یا اینکه اگر زنی به شوهرش بگوید برای چه به دیدن مادرت می‌روی؟ اگر مادر خودش هم بود همین حرف را می‌زد؟ توجّه کردید؟ و همین‌طور. اینها چیزهایی است که انسان باید در نظر بگیرد.

ملاک و معیار کلّی این است که انسان فقط خدا را در اینجا مدّنظر قرار بدهد که خدا به او چه دستوری می‌دهد؟ مسئله این است. خدا به او چه می‌گوید؟

در زمان مرحوم آقا، خب سال‌ها بود که ایشان در مشهد بودند و ما در قم سکونت داشتیم، ایشان به من فرموده بودند که «هروقت مجال داشتی و کار نداشتی، آن موقع بیا، خودت را به زحمت و دردسر نینداز.» من یک وقت بیش از دو ماه شده بود که به مشهد نرفته بودم، تقریباً بعد از دو ماه ونیم به مشهد

رفتم و وقتی که با ایشان برخورد کردم، آن حالتی را که من احساس کردم مرا شرمنده کرد که چرا زودتر نیامدم؟ التفات کردید؟! آنجا احساس کردم که من می‌توانستم زودتر بیایم، خودم را به تنبلی زدم.

ما می‌توانیم کلاه خودمان را قاضی کنیم و بدانیم که در موقعیتی هستیم که این عمل را انجام بدهیم، خب گرچه مشکل باشد، سخت باشد، مگر همهٔ کارها باید آسان باشد؟ مگر تخت روان باید بیاورند؟! یا اینکه نه خلاصه از ما آن تکلیف ساقط است؟! هر کسی می‌تواند موقعیت خودش را تشخیص بدهد.

**عدم اشکال در نشستن با فاصلهٔ زن و مردنامحرم در اتاق در باز**

*سؤال: با نامحرم نشستن در یک اتاق در صورتی که حجاب کامل داشته باشیم، آیا اشکال دارد یا نه؟*

جواب: البته اتاق نباید درش بسته باشد، باید درش باز باشد و اگر درش باز باشد و افراد بتوانند بیایند و بروند، اشکالی ندارد، یکی اینجا بنشیند و یکی جای دیگر ولی نباید نزدیک هم باشند.

**لزوم پوشاندن وجه و کفین برای زنان در صورت توجه مردان نامحرم به آنها**

*سؤال: پوشاندن چه اندازه از صورت واجب است؟*

جواب: ببینید آنچه جایز است که پوشانده نشود، همان گردی صورت است در صورتی که نامحرم

نبیند. مثلاً فرض کنید که انسان در موقعیتی است که می‌داند نامحرم نمی‌بیند، مردها فرض کنید که همه سرشان را پایین می‌اندازند و می‌روند و زن هم از این طرف خیابان می‌رود، این اشکال ندارد که صورتش باز باشد، یعنی این مقدار اشکال ندارد و همین‌طور کفین.

این موقعیت‌ها متفاوت است: فرض کنید که در موقعیتی است که نامحرم از کنار انسان رد می‌شود ولی اصلاً توجه هم ندارد، هستند، در برخی از جاها هستند، در برخی از تمدن‌ها و اجتماعات هستند که توجّهی نمی‌کنند، اصلا هر کسی دنبال کار خودش است، ده مرتبه هم اگر یک‌هم‌چنین تلاقی بشود اصلا فرد نمی‌بیند، ولی گاهی در اجتماعی هست مثل اجتماع خود ما که صاف تازه چشم‌هایش را هم باز می‌کند که بخواهد بله، مسائل را بررسی کند، خب اینجا دیگر آن‌طور نیست که بخواهیم بگوییم که مثل آن فضا و آن محیط و... است. در فضاهای مختلف، حکم فرق می‌کند، گرچه برای مرد حرام است که به صورت زن نگاه کند ولی برای زن هم

حرام است که خود را در معرض دید دیگران قرار بدهد. می‌تواند به‌نحوه‌ای که چشمش بتواند ببیند، به همان مقدار اکتفا کند.

*سؤال: پوشانیدن دست چطور؟*

جواب: آن‌هم همین‌طور که عرض کردم.

**لزوم اطاعت زن از شوهر در غیر موارد خلاف شرع و عدم سوء استفادهٔ مرد از اطاعت زن**

*سؤال: به علت تأکید زیاد شما در جلسات بر اطاعت از شوهر و احترام و اطاعت به مادر و پدر، بیشتر مردان فقط این مسئله را در نظر گرفتند، و احترام به زن و جمع بین زن و خانوادهٔ خود، یعنی خانوادهٔ شوهر، را فراموش کرده‌اند و با کوچک‌ترین اشاره و دخالت خانوادهٔ خود، تحت تأثیر قرار گرفتند و حقوق و احترام به زن را در نظر نمی‌گیرند.*

جواب: البته خب تکلیف مردها مشخص است. مسئلهٔ اطاعت از شوهر جای خود را دارد، مسئلهٔ کیفیت رفتار شوهر هم جای خود را دارد، هرکدام اینها جای خود را دارند، زن باید از شوهر اطاعت کند، شوهر هم نباید از این اطاعت سوء استفاده بکند و اگر سوء استفاده کرد مسئول است و کار حرام به جای آورده است، ولکن این موجب نمی‌شود که زن وقتی که ناملایماتی را از شوهر می‌بیند، آن موقعیت خود را فراموش کند و در مقام مقابلهٔ با او برآید، اگر این کار را انجام ندهد خداوند اجر او را زیاد می‌کند و آن نتیجه‌ای را که از این تکلیف متوجه زن کرده است نصیب او خواهد کرد.

**لزوم عصمت فعل در اولیای الهی**

*سؤال: آیا ولیّ‌خدا وقتی که به مقام بقاء بالله می‌رسد، به مقام عصمت می‌رسد؟*

جواب: بله به مقام عصمت می‌رسد. البته منظور عصمت در فعل است چون فعل او فعل خدا می‌شود. این مطلب را بنده در جلد دوم اسرار ملکوت توضیح دادم،[1] دیگر در اینجا بیشتر توضیح نمی‌دهم.

*سؤال: اگر این مقام عصمت به ایشان داده می‌شود محدودهٔ عصمت ولیّ‌خدا با امام چه تفاوتی می‌کند؟!*

جواب: بنده این را توضیح دادم، دیگر رفقا به همان جا مراجعه کنند، پاسخش در آنجا هست. و همین‌طور در کتاب افق وحی در آن مسئلهٔ علم، راجع به این مطلب در آنجا هم توضیح‌داده شده است.[2]

**لزوم پرداخت صدقه به افراد محتاج در حد رفع ضرورت**

*سؤال: وظیفهٔ ما در برابر کسانی که شغلشان گدایی است و از ما طلب پول می‌کنند، چیست؟*

جواب: خب انسان باید به همان مقداری که رفع ضرورت می‌کند بپردازد، چون معلوم است که خیلی از اینها تکدی می‌کنند، واقعاً گدا نیستند ولیکن وقتی که انسان احساس می‌کند که شاید واقعاً نیازمند باشد، باید به مقدار ضرورت و به مقداری که رفع

---

[1] . اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۵۷ ـ ۲۸۶.

[2] . افق وحی، ص ۹۹، فصل دوّم: در حقیقت علم و ادراک.

نیاز بشود بدهد. ولی وقتی که احساس کرد شخص واقعاً فقیر است می‌تواند بر مبلغ اضافه کند.

**نخواندن سوره‌هایی که سجده واجب دارند در نماز واجب**

*سؤال: آیا خواندن سوره‌هایی که سجدهٔ واجب دارد، در نماز واجب جایز است؟*

جواب: بهتر است که خوانده نشود.

**موقعیت حالی افراد، دلیل دیدن خواب‌های بد و ترسناک**

*سؤال: کسی که مدام خواب بد و ترسناک می‌بیند، دلیلش چیست؟ آیا این کفّارهٔ گناهان او است یا ناشی از نفس مضطرب او می‌باشد؟*

جواب: نه، این بیش از آن مقدار که به مسائل گذشته برگردد، به موقعیت حالی او برمی‌گردد، باید ببینید که در طول روز چه می‌کند؟ با چه مسائلی سر و کار دارد؟ با چه کسی صحبت می‌کند؟ به چه کسی تلفن زده؟ با چه کسی احوالپرسی کرده؟ راجع به چه مسائلی فکر کرده؟ آیا به تکالیفش قیام کرده یا نه؟ بیشتر در آن امور روزمرهٔ خود این علّت را ریشه‌یابی کند.

**مانع بودن ایجاد یا تشدید مرض برای حمل برداشتن**

*سؤال: منظور از ضرر جسمانی نداشتن برای حاملگی چیست؟ اگر کسی دردهایی داشته باشد و در اثر حاملگی دردهایش تشدید شود، آیا موظّف به حاملگی است یا می‌تواند صبر کند تا دردهای او برطرف شود و بعد حامله شود؟ از نظر خدایی تا چه حد مجاز به حامله نشدن می‌باشد؟*

جواب: درد خودش به تنهایی موجب این قضیه نمی‌شود، درد ناشی از یک علّت است، اگر آن علّت تشدید بشود، این مسئله ممکن است که مانع از حاملگی بشود. فرض کنید که یک نفر کمردرد دارد،

دیسک دارد، می‌گویند برای او حاملگی ضرر دارد، خب اینکه ضرر دارد ممکن است درد شدید بشود، وقتی که سنگینی به جلو پیدا می‌شود، خب به مهره‌ها فشار می‌آید و دیسک را تحت فشار قرار می‌دهد، خب در یک‌هم‌چنین موقعیتی این از این نظر صحیح است، ولی ممکن است این درد بعد از حاملگی برطرف شود، خُب شخص ممکن است خودش را در موقعیتی قرار بدهد که کمتر این درد را احساس بکند و بعد برطرف بشود و آن به حالت عادی برگردد یا در همان وضعیت سابق، باقی بماند، این مانع نیست. ولی اگر دیسک به‌نحوی بود که این حاملگی باعث بشود که بر دیسک اضافه بشود و به آنجایی برسد که برای او خطری ایجاد بکند، خب این مسئله موجب منع از حاملگی خواهد شد. و همین‌طور نسبت به سایر مواردی که ممکن است که این قضیه برای او پیدا بشود.

**لزوم مراقبه برای رفع صفات سیئه**

*سؤال: برای مبارزه با روحیهٔ حساس و زود رنج چه باید کرد؟*

جواب: باید مراقبه کرد، مراقبه یعنی همین. مراقبه یعنی انسان خودش را در فضایی قرار بدهد

که آن فضا او را از حالت احساسی خارج کند و به او توان ببخشد و تصور کند که می‌تواند در قبال این پدیده و حادثه‌ای که دارد پیش می‌آید مراقبت کند. انسان اگر این مسئله را با خود تمرین کند، بعد از مدّتی می‌بیند که آن روحیهٔ حساسش به یک روحیهٔ نرمالی تبدیل شده، به روحیه‌ای که مطالبی را که قبلاً پذیرش شنیدنش را نداشت، الآن می‌تواند آنها را بپذیرد.

### عدم وجود آمادگی روحی داشتن برای حاملگی

*سؤال: منظور از آمادگی روحی داشتن برای حاملگی چه می‌باشد؟ چطور می‌توانیم بفهمیم که [این عذر آوردن عدم آمادگی روحی برای حاملگی،] نفسانی نیست؟*

جواب: آمادگی روحی نمی‌خواهد، آمادگی نمی‌خواهد. آمادگی همین است دیگر، همه آمادگی دارند. دیگر مسئلهٔ خاصی نیست.

### جلب اجانین دلیل کراهت داشتن گرفتن ناخن در شب

*سؤال: شما در یکی از سخنرانی‌ها فرمودید که «در شب ناخن گرفتن کراهت دارد» و علت آن را این ذکر کردید که «چون در شب نور کم است و باعث عفونت می‌شود کراهت دارد»، آیا الآن که کمبود نور برطرف شده کراهت برداشته می‌شود؟*

جواب: نه‌خیر بنده نگفتم که باعث عفونت می‌شود، بعید به نظر می‌رسد. مسئلهٔ ناخن در شب گرفتن، مسئله‌اش فقط جنبهٔ ظاهری نیست و طبق روایاتی که از ائمه علیهم‌السّلام آمده است، یک مسئلهٔ باطنی دارد، این‌طور نیست که در شب به‌خاطر نور کم است، به‌طورکلّی ارتباطی بین اعمال ما و بین

مسائل مثالی و برزخی و ملکوتی وجود دارد، به‌واسطهٔ آن قضیه است که می‌گویند نباید در شب ناخن گرفت، حتی ممکن است این قضیه برای جلب اجانین تأثیر داشته باشد، اصلاً کاری به نور و... ندارد.

**عدم تغییر خصوصیات وجودی افراد**

*سؤال: آیا تغییر شاکله ممکن است؟*

جواب: اگر منظور از شاکله بعضی از صفاتی است که خب در انسان هست، خب بله، انسان می‌تواند برخی صفات را برطرف کند، بعضی‌ها بخیل هستند، خب می‌توانند با بعضی از تمرین‌ها آن بخل را در خودشان ازبین ببرند یا اینکه فرض کنید که بعضی‌ها جنبهٔ حسادت دارند، خب می‌توانند با بعضی از مراقبه‌ها آن حسادت را در خودشان ازبین ببرند و تبدیل به صفات حسنهٔ دیگر بکنند، اگر منظور از شاکله این است بله، این قابل تغییر است. ولی اگر منظور از شاکله آن خصوصیت وجودی است که اختصاص به هر شخصی دارد، نه! آن قابل تغییر نیست.

**شرعی نبودن مسئلهٔ نوروز و اهتمام به آن به‌عنوان عید**

*سؤال: در سال‌های اخیر قبل از تعطیلات فروردین در مدارس سفره‌های هفت‌سین می‌چینند و برای بچّه‌ها جشن می‌گیرند، آیا رفتن بچّه‌ها در این روز به مدرسه اشکالی دارد*

جواب: علیٰ‌کلّ‌حال این مسائل، مسائل خلاف شرع است. قرار دادن سفرهٔ هفت‌سین، این برخلاف شرع و برخلاف مذاق اسلام است، ما جشن نوروز نداریم، این جشن گبرها است و جشن اسلام نیست و اسلام آن را نهی کرده است و طبق روایت امام کاظم علیه‌السّلام، این از بدعت‌هایی است که آمده[1] و شیعه نباید به‌دنبال این مطالب برود، حالا مسائل دیگر و قضایای دیگر، خب انسان باید به‌نحوی برخورد داشته باشد که برخورد، برخورد زننده نباشد، برخورد تنبیهی باشد نه‌اینکه برخورد تند باشد، با لطافت الحیلی انسان باید با این‌گونه مسائل برخورد کند، چون بالأخره مردم نمی‌دانند. خیلی از مردم اطلاع ندارند و انسان که نباید در همهٔ امور با

---

[1] . مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۳۱۸:

«وَ حُکیَ أنَّ المَنصورَ تَقَدَّمَ إلَی موسَی بنِ جَعفَرٍ بِالجُلوسِ لِلتَّهنِئَةِ فی یَومِ النَّیروزِ وَ قَبضِ ما یُحمَلُ إلَیهِ فَقالَ علیه‌السلام: **"إنّی قَد فَتَّشتُ الأخبارَ عَن جَدّی رَسولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم فَلَم أجِد لِهَذا خَبَراً وَ إنَّهُ سُنَّةٌ لِلفُرسِ وَ مَحاها الإسلامُ وَ مَعاذَ اللهِ أن نُحیيَ ما مَحاهُ الإسلام"**

».

نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۸۲:

«من هرچه در اخبار و آثار جدّم رسول الله تفحّص کردم، برای چنین عیدی نشانی نیافتم. و این یک سنّتی است از سنّت‌های پارسیان که اسلام آنها را محو و نابود ساخته است؛ و پناه می‌برم به خدای منّان از اینکه من پس از محو آن، دوباره آن را احیا سازم و زنده گردانم.»

تهدید و توبیخ و عتاب و خطاب و... تذکر بدهد، می‌تواند با صحبت و کیفیتی که خوشایند باشد، نسبت به این مسائل برخورد کند، ولی علیٰ‌کلّ‌حال جشن گرفتن به‌عنوان جشن نوروز و عید، اینها در اسلام نیست و انسان باید اینها را ترک کند.[1]

**حجیت داشتن کلام اولیای الهی در مسائل تربیتی و نفسی**

*سؤال: هل أن کلام ولیّ الله حجته ذاتیة علی الناس مثل الامام المعصوم؟ علی اعتبار ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾.[2] در اینجا می‌فرمایند: آیا کلام ولیّ‌خدا مثل کلام معصوم است؟*

جواب: بله همان‌طوری که بنده در مقدّمهٔ افق وحی و همین‌طور در جلد دوّم اسرار ملکوت توضیح دادم، ولیّ‌خدا در مسائل اجتماعی و مسائلی که مربوط به نفس و مسائل تربیتی است، در آنجا عصمت دارد و ممکن است در مسائل عادی اشتباه بکند. فرض کنید که بگوید آنجا آب است و بعد معلوم شود که آنجا آب نیست، هندوانه است. این مسائل اتفّاق می‌افتد و آنها هم نمی‌خواهند که خود را از چهارچوب بشر بودن عادی بیرون بیاورند، گرچه می‌توانند این کار را بکنند، ولی به‌خاطر

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب نوروز در جاهلیت و اسلام.

[2] . سوره نساء (۴) آیه ۵۹. رساله بدیعه، ص ۱۳۶:

«ای مؤمنان از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.»

رعایت حرمت ولایت و اینکه برای افراد این شبهه پیش نیاید، آنها در این‌گونه امور به همان کیفیتی عمل می‌کنند که سایر افراد به آن کیفیت عمل می‌کنند، و در بعضی از موارد می‌گویند.

بنده در زمان مرحوم آقا از این موارد زیاد می‌دیدم، بسیار مواردی می‌دیدم. ایشان از یک‌طرف کتاب‌هایی را که می‌نوشتند خب آنها را می‌دادند ما تصحیح می‌کردیم، کتاب‌ها را بررسی می‌کردیم، بعضی از غلط‌ها از آن درمی‌آمد، خب این به این کیفیت، از آن‌طرف وقتی که ایشان فرض کنید که بیماری پیدا کردند و دربیمارستان آن انوریسم قلبی عارض ایشان شده بود و اطبّا نتوانستند تشخیص بدهند و هر کسی چیزی می‌گفت و بالأخره هم گفتند: «یک آنژیم صدری است» یعنی درد سینه، حالا این درد سینه هزار و یک علّت دارد و تشخیص ندادند، ایشان یک روز که بنده در همان جا، در همان بیمارستان بودم، به بنده فرمودند: «من پارگی آئورت پیدا کردم ولی اینها متوجّه نمی‌شوند»، خب این معلوم می‌شود که ولیّ‌خدا می‌داند، ولیّ‌خدا می‌داند ولی همراه با این ظاهر حرکت می‌کند و اگر هم

فرض کنید که دارویی برخلاف بدهند، آن دارو را هم می‌خورد. چون بالأخره مریض است و مریض هم که باید از پزشک اطاعت کند، خب طبعاً آن دارو را هم می‌خورد و فلان اسکن را هم انجام می‌دهد، سونوگرافی را هم می‌کند، آن رادیوگرافی را هم انجام می‌دهد، ام آر آی را هم می‌کند و آخرش هم می‌گوید که مسئله این‌طور نیست و مطلب چیز دیگری است. اینها مراتب ادبی است که اولیاء نسبت به مقام ائمّه علیهم‌السّلام دارند تااینکه یک وقت مردم تصور نکنند که اینها هم‌پایهٔ آنها هستند و آن حرمت و حریم آنها در اینجا مخدوش بشود.

**علت عدم پاسخگویی به بعضی از سؤالات**

*سؤال: با کمال پوزش آیا نامه‌های دفعهٔ قبل را جواب نمی‌دهید؟*

جواب: بنده خیلی عذر می‌خواهم از اینکه نامه‌های گذشته را گم کردم و این گم کردن هم در اختیار بنده نبوده، ظاهراً در تمیزکردن و جا به جا کردن، این کاغذها گم شده، حالا اگر نامه‌ها شامل سؤالاتی بوده، خب این سؤالات را بیان بکنند تا إن‌شاءالله در جلسات دیگر خدمتتان عرض کنم.

دیگر خیال می‌کنم که فرصت گذشته و الآن

حدود دو ساعت است که در خدمت دوستان هستیم، و إن‌شاءالله این دفعه اینها را گم نمی‌کنیم، در یک جایی می‌گذاریم که محفوظ باشد تااینکه در فرصت دیگر اگر خداوند توفیق داد خدمت دوستان باشیم. و امیدواریم که این وعده‌های ما که مرتب وعده به دیدارهای مجدد می‌دهیم، این فاصله‌اش کمتر بشود و همّت رفقا و دوستان ما را به جلو براند، اگر هم نسبت به ادای تکلیف تنبلی می‌کنیم، آن همّت و نفَس گرم آنها ما را به جلو براند.

### آزاد بودن افراد در انتخاب مسیر خود

علیٰ‌کلّ‌حال بنده از مطالبی که امروز عرض کردم خب شرمنده هستم و عذرخواهی می‌کنم که پا را از حدّ خودمان فراتر گذاشتیم و شاید اصلاً به‌طورکلّی مسائلی را که عرض کردم هیچ ارتباطی با این مجلس و دوستانی که در این مجلس هستند نداشته باشد ولی خب علیٰ‌کلّ‌حال چون باید مطلب به گوش همه برسد، این مسئله باید گفته می‌شد و من احساس کردم که صحبت‌هایی که بنده قبلاً در این زمینه کردم ظاهراً کافی نبوده و بعضی‌ها دارند به همان راه خودشان ادامه می‌دهند و خیال کردند اینجا هیئت

است و هرچه جمعیت بیشتر بشود، باعث خوشوقتی خشنودی ما است، درحالتی‌که مسئله این‌طور نیست. اینجا هیئت نیست و بنده هم هیئتی نیستم و فقط به‌دنبال دردمندی می‌گردم که از رفاقت با او برای خودم کسب فیض کنم. و این را هم به‌عنوان تواضع نمی‌گویم، بنده اهل تواضع نیستم، در زمان مرحوم والد هم نبودم، حالا احساس می‌کردم که همان‌طوری‌که با صراحت باشم آن برای خودم و حال خودم بهتر است و همین نکته موجب اعتراض بعضی‌ها نسبت به بنده شده بود، هم زمان سابق و هم الآن. ولی علیٰ‌کل‌حال همان‌طوری‌که این مخدّره فرمودند: «شاکله‌ها را نمی‌شود عوض کرد»، این‌هم از جمله آن مواردی است که دیگر دوستان عذر ما را می‌پذیرند. و احساس کردم که اگر خیلی صریح با رفقا صحبت بکنم بهتر است، یعنی این واقعاً به نفع همهٔ ما است و ما باید بدانیم که همان‌طوری‌که سابق عرض کردم، خب جاهای دیگر هم هست، عمرمان را تلف نکنیم. این سفره‌ای که در اینجا پهن شده، غذاهای خاصّی در این سفره گذاشتند، ممکن است

این غذاها جاهای دیگر نباشد و یا غذاهایی که در جای دیگر است اینجا نباشد، علیٰ‌کلّ‌حال موائدی که در اینجا هست مشخّص است، مسائلی که در اینجا هست، مشخّص است و احساس ما این است. ادّعای عصمت نمی‌کنیم، ادّعای خطا می‌کنیم، ادّعای نسیان می‌کنیم، ادّعای نقص داریم، احساس ما این است که شاید اگر صدق، در راه و نیت ما وجود داشته باشد، مورد نظر و عنایت خدا قرار خواهیم گرفت. این احساس به این کیفیت است.

و لذا خب همان‌طوری‌که رفقا مشاهده می‌کنند، در خیلی از قضایا و مسائل، رفقا راه و روش ما را طور دیگری دیدند و با آنچه خیلی‌ها خود را از موالیان مرحوم آقا می‌پنداشتند، متفاوت بوده است، در جهت‌گیری‌هایمان، در صحبت‌هایمان، در مسائلی که بوده، و علیٰ‌کلّ‌حال به همان کیفیت بااینکه مورد بعضی از اعتراض‌ها قرار گرفتیم یا حتّی فراتر از اعتراض، ولی در عین حال آنچه را به نظر رسید گفتیم که ما از آنها نمی‌توانیم تخطّی کنیم، هرچه بادا باد، نمی‌توانیم. همین کیفیت در ارتباط خود ما هم وجود دارد، بنده نسبت به افرادی که آنها

دردمندند و به‌دنبال دوا می‌گردند و به‌دنبال رفع نقاط و آن کمبودها و فقدان‌ها هستند و بنده را نسبت به این قضیه مکلّف کرده‌اند و بنده را به‌عنوان رفیقی که می‌تواند مطالب بزرگان را در اختیار آنها بگذارد پذیرفته‌اند و این منّت را بر من قرار داده‌اند، بنده خود را نسبت به صدق و صفای آنها مسئول می‌بینم و احساس تکلیف می‌کنم. و اگر در جلوی آنها خس و خاشاکی وجود داشته باشد برمی‌دارم و افرادی که ممکن است مزاحم با راه آنها باشند، آنها را کنار می‌گذارم، شوخی ندارم، مزاح ندارم، افراد باید خود بدانند مطالبی را که مطرح می‌کنند به گوش بنده می‌رسد و تا این مقدار دیگر خیال می‌کنم که مسئله تمام باشد و مطالب گفته شده باشد. علیٰ کلّ حال اگر کسی به‌اندازهٔ سر سوزنی و ذرّهٔ مثقالی ارتباط با حقیر را منافی با اهداف خود می‌داند، تو را به خیر و ما را به سلامت!

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد

حفظکم الله إن‌شاءالله، مرحمت عالی زیاد، ایدکم الله، خداحافظ شما.